ایران آزاد

ماهنامه جبهه ملی ایران (هلند) سال هشتم شماره ۸۹ اردیبهشت ۱۳۹۹

چرخ تولید و رونق اقتصادی، با دستان پرتوان کارگران است که به حرکت درآمده و موجب توسعه و رفاه می‌شود

فهرست

نویسنده	موضوع	صفحه
	طرح روی جلد	1
جبهه ملی ایران	به کارگران شریف ایران توجه کنید ومشکلات	3
جبهه ملی ایران	معلمان زندانی را آزاد کنید	4
	عفو بین الملل خواستار آزادی زندانیان عقیدتی در	5
	یک فقره دزدی ۸ / ۴ میلیارد دلار ارز ۴۲۰۰ تومانی	6
دبیران تایمز مالی	ویروس، شکنندگی قرارداد اجتماعی را عریان	7
آرمان امیری	چرا طومارهای «نه به تحریم »را امضا نمی‌کنم؟	8
مجتبی نجفی	بیچاره ایران	9
مهرداد عمادی	دوشنبه تاریخی؛ هدیه کرونا به نفت	10
رضا منصوری	وظیفهء ما: گفتن واقعیت به اهل قدرت*!	12
پیمان عارف روزنامه‌نگار	هلین بولک؛ درگذشت خواننده کرد ترکیه در بحبوحه	15
	این عکس، یک عکس یادگاری نیست	17
فرنوش تنگستانی	قطعه ی کوچکی از تراژدی های تلخ یک جامعــه ی	18
علی امینی	زیروبم کارنامه مترجمی خلاق و نویسنده‌ای توانا	19
عبدالستار دوشوکی	سقوط ژرف و خفت آور اردشیر زاهدی در مصاحبه با	21
فرشید یزدی - رادیو زمانه	پیدا و پنهان یک سند محرمانه	22
مجتبی نجفی	کجاست آن ابوذر خشمگین؟	25
مهرداد خامنه‌ای	می‌گم:رفیق جان	26

جبهه ملی ایران - هلند

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت

www.jebhemelli.nl

آدرس ایمیلی:

post4iraneazad@gmail.com

به کارگران شریف ایران توجه کنید

ومشکلات معیشتی آنان را جدی بگیرید

بنا بر اخبار و اطلاعات منتشر شده و آنچه که به وضوح مشهود است، شرایط کنونی جامعه در تمامی حوزه‌ها در سطح »شرایط بحران «طبقه‌بندی می‌شود. اقشار مختلف مردم و به ویژه کارگران، همزمان با بحران فراگیری بیماری ویروسی کووید۱۹ فشار سنگین و شدید اقتصادی را تحمل می‌کنند اما سیاست کارگشا و موثری برای حل بنیادین این مشکلات از سوی زمامداران به چشم نمی‌خورد. در این شرایط سخت اقتصادی بیشترین فشار و هزینه بر گروه کارگران محسوس میباشد و از سوی دیگر تصمیمات کلان و سیاست‌های حمایتی برای کارگران نیز شرایط بغرنجی را برای جامعه کارگری ایجاد کرده است.تعیین حداقل دستمزد کارگران در هفته‌های اخیر نشان داد که حاکمیت درد و رنج جامعه کارگری را نمی‌داند و یا نمی‌خواهد که آن را درک کند. بی شک دستمزد تعیین شده با نرخ تورم همخوانی نداشته و مشکلات معیشتی کارگران را تشدید کرده است. واگذاری شرکتها و کارخانه‌ها براساس اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی خصوصی‌سازی را تبدیل به خصولتی سازی کرده و به همین بهانه، بندی از همین اصل را که اذعان می‌کند بایستی ۵ درصد سهام کارخانه‌ها و شرکتها برای افزایش انگیزه به کار و تولید، کیفیت و امنیت شغلی به کارگران ارائه شود را حذف کردند.کارگرانی که ماه هاحقوق نگرفته‌اند با کمترین اعتراض بازداشت و زندانی می شوند و حکم‌های طولانی حبس برای آنها صادر می‌گردد. امروزه بسیاری از کارگران به دلیل عقد قرارداد موقت و ترس از اخراج، احضار و بازداشت تمامی سختی‌های کاری را متحمل می‌شوند که این مساله شرایط زندگی و معیشت کارگران و خانواده‌های آنان را به خطر انداخته است. کارگران شریف ما از اولیه ترین حقوق خود مانند حق داشتن اتحادیه وسندیکای واقعی محرومند. با سیاست‌های پر از اشتباه وندانم کاری های حاکمیت جمهوری اسلامی، هر روز خط فقر جمع گسترده‌تری را در زیر خود جای می دهد و برخی بی‌شرمانه با استفاده از رانت‌ها، رابطه‌ها و بهره‌گیری از عناوین گوناگون سرمایه اقتصادی و اجتماعی جامعه را به یغما می‌برند و از مردم می‌خواهند که »این شرایط «را تحمل کنند!

جبهه ملی ایران با گرامی داشت روز جهانی کارگر بار دیگر اعلام می‌کند که چرخ تولید و رونق اقتصادی، با دستان پرتوان کارگران است که به حرکت درآمده و موجب توسعه و رفاه می‌شود و بنا براین حکومت نیز موظف به تامین تمامی حقوق کارگران در حد استانداردهای تعیین شده است. هیات حاکمه باید توجه کند که افزایش تولید با حرف و شعار محقق نمی شود.افزایش تولید علاوه بر تامین قشر کارگر مستلزم ایجاد و توسعه کارخانجات و موسسات تولیدی در همه ی اشکال و صور مختلف آن و کارآفرینی هرچه بیشتر است و برای ایجاد این نهادهای تولید کننده، یقینا جلب سرمایه گذاری داخلی و خارجی ضرورتی حتمی است و جلب سرمایه گذاری، شرایط امن سیاسی و اقتصادی را طلب می کند. ایجاد تنش در کشورهای منطقه و ستیز با جامعه جهانی نافی جلب سرمایه گذاری و افزایش تولیداست. از طرف دیگر اقدام نادرست باز کردن دروازه های کشور به روی کالا های خارجی به ویژه کالاهای چین که توسط برخی از نهادها و افراد وابسته به مراکز قدرت، به منظور کسب سودهای کلان با ارقام نجومی و هم با نیات سیاسی نا موجه صورت گرفته، دشمن تولیدات داخلی بوده و موجب زمین گیر شدن کارخانه ها و موسسات تولیدی گردیده و آن ها را به حالت رکود و ورشکستگی کشانده است.

یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۹۹

تهران – هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران

گرامی باد روز جهانی کارگر

معلمان زندانی را آزاد کنید

دوازدهم اردیبهشت ماه روز تکریم جایگاه رفیع معلم در حالی فرا می رسد، که کشور گرفتار مصائب و بحران های گوناگون است. و نیز شماری از اعضای شریف و فرهیخته ی کانون صنفی معلمان ایران، که برای احیای حقوق حقه ی معلمان کشورشان به گونه ای مدنی اعتراض کرده بودند، یا در زندان به سر می برند یا محکومیت های قضایی آنان را از حقوق اجتماعیشان محروم ساخته است. بی شک در هر کشوری که خواهان ترقی اجتماعی و فرهنگی است، جایگاه معلم اهمیت ویژه ای دارد، چرا که پرورش و آموزش نسل آینده که سرمایه ی انسانی و معنوی هر جامعه برای پیشرفت و رشد در ابعاد مختلف است، بدون تلاش های این صنف شریف امکان پذیر نخواهد بود. تامین رفاه اقتصادی و وضعیت معیشتی معلمان در وجوه مختلفش باید از نخستین ضروریات برنامه ی بودجه ی کشور باشد، تا آنان با احساس امنیت روانی و دلگرم به پشتیبانی اجتماعی بتوانند انرژی روانی و ذهنی خود را مصروف دانش آموزان و امر خطیر تعلیم و تربیت آنان نمایند. پاسداشت مقام معلم پاسداشت مقام فرهنگ است و تلاش برای ارتقای جایگاه معلم کوشش برای ارتقای آینده ی اجتماعی ایران است. دریغا که امروز در ایران شاهد آن هستیم، که معلمان شرافتمند ایران نه تنها حمایت های اقتصادی لازم را برای معاش خود ندارند، بلکه حکومت جمهوری اسلامی مجال اعتراض مدنی را نیز به آنان نمی دهد و گروهی از ایشان که برای حقوق صنفی خود فعالیت داشتند به زندان و محکومیت گرفتار شده اند. این در حالیست که یکی از نمایندگان مجلس عنوان کرد، برآوردها از بودجه آموزش و پرورش نشان می دهد با توجه به تورم جاری در کشور، معوقات معلمان و جبران کمبود معلم در کشور، آموزش و پرورش در سال ۹۹ حدود ۱۵ هزار میلیارد کسری بودجه خواهد داشت. دیگر کارشناسان این حوزه نیز معتقدند، این وزارت خانه در سال ۱۳۹۹ بیش از ۱۱۰ هزار کمبود معلم دارد که متاسفانه مسایل مالی موجب شده است در طی این سال ها جذب نیرو به صورت اصولی صورت نگیرد و نیروهای موجود نیز راضی نباشند که این مساله افت کیفیت در نظام آموزشی و آسیب های فرهنگی را با خود همراه داشته و خواهدد د اشت. این در حالیست که بودجه ی نهادهای تبلیغاتی و ایدئولوژیک وابسته به حاکمیت نظیر موسسه ی مربوط به آقای مصباح یزدی و آستان قدس رضوی که خود قطبی اقتصادی است و ده ها نهاد حکومتی دیگر، سهم قابل توجهی از بودجه را به خود اختصاص می دهند و از هر نوع پاسخگویی و پرداخت مالیات هم تا کنون معاف بوده اند.

جبهه ی ملی ایران ضمن تبریک روز معلم به تمام معلمان شریف ایران و خانواده های محترمشان، خواستار آن است، که هر چه سریع تر تمام معلمان زندانی که برای کسب حقوق ملی و مطالبات صنفی خود در زندان هستند آزاد شوند و خواسته های آنان در فضایی امن شنیده و محقق شود و به جای فشار بر این قشر مفید و ستمدیده از بنگاه های اقتصادی مستحضر به قدرت های پشت پرده مالیات گرفته شود و صرف بازسازی نظام آموزشی کشور گردد. و هم چنین مقداری از هزینه هایی که در کشورهای منطقه به گونه ای دور از منافع و مصالح ملی به هدر داده می شود، صرف هزینه های آموزشی کشور برای شکوفائی و بالندگی آینده سازان این سرزمین شود.

۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۹۹

تهران – هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران

ویرانه ایی بنام کلاس درس

عفو بین الملل خواستار آزادی زندانیان عقیدتی در جهان شد

عفو بین‌الملل خواهان آزادی بی‌درنگ و بی‌قیدوشرط تمام زندانیان عقیدتی شده است که این سازمان در سراسر دنیا برای آزادی‌شان کارزار می‌کند؛ این زندانیان در حال حاضر، با توجه به شیوع ویروس کرونا، در معرض مخاطرات بیشتری قرار گرفته‌اند.
سائورو اسکارپلی، مدیر بخش کارزارهای عفو بین‌الملل، می‌گوید: »در حالی که ویروس ویرانگر کرونا سرتاسر دنیا را در می‌نوردد، بیم آن می‌رود که زندان‌ها به کانون‌های خطرناکی برای شیوع این ویروس تبدیل شوند. در حال حاضر، بیش از همیشه اهمیت دارد که دولت‌ها برای محافظت از همه‌ی کسانی که پشت میله‌های زندان‌ها به سر می‌برند بی‌درنگ وارد عمل شوند، و از جمله به آزادسازی همه افرادی اقدام کنند که تنها به دلیل بهره‌گیری مسالمت‌آمیز از حقوق خود به زندان افتاده‌اند.«
به گفته او، »زندانیان عقیدتی جرمی مرتکب نشده‌اند، اما در شرایطی که هرچه بیشتر مخاطره‌بار می‌شود همچنان خودسرانه در حبس نگه داشته شده‌اند. جمعیت بیش از حد ظرفیت و نبود بهداشت در بسیاری از زندان‌ها در سرتاسر دنیا مانع از آن می‌شود که زندانیان بتوانند اقدامات پیشگیرانه در مقابل این بیماری، مانند فاصله‌گیری از یک‌دیگر و شستن دست‌ها به طور مرتب، را رعایت کنند. حبس غیرمشروع زندانیان عقیدتی آن‌ها را در معرض مخاطرات بیشتری قرار داده است.«
روبن گونزالس از چهره‌های برجسته‌ای است که عفو بین‌الملل برای آزادی‌شان کارزار می‌کند؛ او یکی از اعضای اتحادیه‌های کارگری در ونزوئلا است که به دنبال اعتراضات مسالمت‌آمیز و دفاع از حقوق کارگران شاغل در یک شرکت معدنکاری متعلق به دولت، در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۸ خودسرانه دستگیر شد. روبن گونزالس به اتهام حمله به یک افسر پلیس، به ۵ سال و ۹ ماه حبس محکوم شد.
نسرین ستوده، وکیل حقوق بشری ایرانی، از دیگر زندانیان عقیدتی است. او ۱۳ ژوئن ۲۰۱۸ بازداشت شده و به دنبال دو محاکمه به شدت ناعادلانه، به ۳۸ سال و ۶ ماه حبس و تحمل ۱۴۸ ضربه شلاق محکوم شد. اتهامات او به ابراز مخالفت‌اش با قوانین حجاب اجباری، از جمله »تشویق به فساد و فحشا «و »تظاهر به گناه ... از طریق کشف حجاب در ملأ عام«، و همچنین اقدامات کنشگرانه‌اش برای مبارزه با حکم اعدام مربوط می‌شد.
امیر-اوسین کوکو از فوریه‌ی ۲۰۱۶، به دور از همسر و فرزندان‌اش، در زندان به سر می‌برد. در تاریخ ۱۲ نوامبر، یک دادگاه نظامی روسیه او و پنج متهم دیگر (شهروندان مسلمان به نام‌های علی‌یف، وادیم سیروک، انور بکیروف، آرسن ژپاروف، و رفعت علیموف) را در رابطه با اتهامات ساختگی در خصوص اقدامات تروریستی مجرم شناخت. این متهمان، به دنبال یک محاکمه طولانی و ناعادلانه، به ۷ تا ۱۹ سال حبس محکوم شده‌اند. عفو بین‌الملل هر شش نفر را »زندانی عقیدتی « می‌داند.
عفو بین‌الملل برای آزادی حدود ۱۵۰ زندانی عقیدتی کارزار می‌کند. تعداد دقیق این افراد با توجه به زمان آزاد شدن یا درگذشت آنان در زندان تغییر می‌کند. همچنین برخی از این افراد (مانند امیر-اوسین کوکو که در بالا اشاره شد) نماینده یک گروه وسیع‌تر محسوب می‌شوند.
علاوه بر آزاد کردن زندانیان عقیدتی، عفو بین‌الملل از دولت‌ها می‌خواهد که، از جمله با کاستن از جمعیت زندان‌ها، به مقابله با گسترش بیماری همه‌گیر کرونا اقدام کنند. همچنین، مقام‌ها و مسئولان باید پرونده‌های زندانیان منتظر محاکمه و نیز زندانیان نوجوان را مورد بازبینی قرار داده، و آزادسازی زودهنگام، موقت، یا مشروط زندانیانی را که بیشتر در معرض خطرند، از جمله سالمندان و افرادی که مشکلات پزشکی دارند، مد نظر قرار دهند.
عفو بین‌الملل همچنین مصرانه از دولت‌ها می‌خواهد که برای افراد باقی مانده در زندان‌ها خدمات بهداشتی متناسب با نیازهایشان، مشابه با خدماتی که در سطح جامعه وجود دارد، فراهم کنند و حداکثر اقدامات ممکن برای مقابله با گسترش ابتلا به ویروس کرونا را به عمل آورند.
عفو بین‌الملل از بدو تأسیس این سازمان در سال ۱۹۶۱، برای آزادی هزاران »زندانی عقیدتی «کارزار کرده است، افرادی که به دلیل اصرار بر حفظ عقاید خود یا به خاطر هویت‌شان خودسرانه بازداشت شده و به زندان افتاده‌اند.

یک فقره دزدی ۸ / ۴ میلیارد دلار ارز ۴۲۰۰ تومانی

در جریان جنگ گرگها برسر حسابسازیهای بودجه و رانتخواری دربحبوحه فاجعه کرونا، یک فقره دزدی ۸ / ۴ میلیارد دلار ارز ۴۲۰۰ تومانی فاش شد.

عادل آذر رئیس دیوان محاسبات رژیم روز سه‌شنبه پس از جلسه علنی مجلس رژیم گفت: مجموع ارزی که در سال ۹۷ به واردکنندگان کالا داده شده ۳۱ یملیارد دلار بوده که از این رقم حدود ۴ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار ذا که بایستی صرف واردات کالا نداشته و تنها ۲ هزار میلیارد تومان آن بازگشته است.

یک رسانه حکومتی روز سه‌شنبه خبر داد: گزارش تفریغ بودجه نشان می دهد دلارهای دولتی سال ۹۷ سرنوشت مبهمی دارد و ۴٫۸ میلیارد دلار آن بدون واردات کالا میان اشخاص توزیع شد و با ۲٫۷ میلیارد دلار آن خاک و غذای سگ و گربه و نظایر آن وارد شد.

در جدول تأمین ارز دولتی که به دلار محاسبه شده در ستون مبلغ مربوط به »میزان ارز دولتی که کالای آن تا تاریخ ۱۲/۹/۱۳۹۸ وارد نشده است « رقم ۴ میلیارد ۸۲۰ میلیون و ۷۴۴ هزار و ۷۴۰ دلار ذکر شده است.

این رسانه حکومتی نوشت: بر اساس رسیدگی ها و داده کاوی اطلاعات مندرج در سامانه های بانک مرکزی، گمرک و وزارت صنعت، معدن و تجارت... مجموعا بالغ بر چهار میلیارد و هشتصد و بیست و یک میلیون (۴,۸۲۱,۰۰۰,۰۰۰) دلار علی رغم دریافت ارز ۴۲,۰۰۰ ریالی، وارداتی صورت نگرفته است.

روزنامه حکومتی شرق نیز نوشت: برداشت‌های از خزانه و پول‌های بی‌بازگشت فقط تخلف بودجه‌ای نمی‌تواند باشد، بلکه ساختار، بستر این برداشت‌ها و تخلف‌ها را فراهم کرده است.

روزنامهٔ حکومتی وطن امروز نوشت: در یک نمونه از ۳۱میلیارد دلار اختصاص یافته به واردات، ۵ میلیارد دلار از این منابع مصروف هیچ وارداتی نشده و سرنوشت آن مشخص نیست.

روزنامه حکومتی جهان صنعت در اعتراف به فساد و رانتخواری آخوندها به بهای جان مردم در بحبوحه فاجعه کرونا نوشت: بدیهی است با این حجم از رانت و فساد و در حالی که منابع مالی هنگفتی به گروه‌های خاص می‌رسد، منابع مالی کفاف هزینه‌ها را نمی‌دهد. اگر این میزان رانت و فساد نبود می‌توانستیم از بحران کرونا عبور کنیم و امکان قرنطینهٔ کامل کشور بود... در بحبوحه بحران کرونا آمارهایی منتشر شده نشان می‌دهد فضا برای رانت و فساد اقشار خاص تا چه میزان مهیا ست. سهم اشخاص خاص از ارز ترجیحی دولت آن قدر زیاد بوده که (روشن است) منابع ارزی لازم برای تهیه کالاهای اساسی و دارو نمی‌ماند... مادامی که منابع مالی تنها به گروه‌های خاص می‌رسد، تامین غذا و داروی مردم امکان ندارد.. به‌نظر می‌رسد تامین برخی کالاها از جمله غذای سگ و گربه، چوب بستنی، انواع خاک و امثال اینها حیاتی‌تر از دارو و غذای مورد نیاز اقشار جامعه بوده است.

صفحه 6

دو نفر توی دروغ گفتن با هم کل انداخته بودند. یکی گفت که پدربزرگ من یک طویله داره که وقتی یک گاو آبستن از در وارد بشه تا به انتهای اون برسه گوساله رو به دنیا میاره. دومی گفت پدربزرگ من یک عصا داره که با اون ابر ها رو جابجا می کنه که آفتاب بشه یا نشه. اولی با تعجب گفت پدربزرگت عصای خودش رو کجا میذاره؟ دومی گفت توی طویله پدربزرگ تو.

در حالی که دیوان محاسبات کشور میگه که 4/8 میلیارد دلار ارز 4200 تومانی داده شده ولی کالایی وارد نشده یک عده دارند اشک تمساح می ریزند که چرا آمریکا نمیذاره پول نفت یا این وام پنج میلیارد دلاری صندوق بین‌المللی پول به دست جمهوری اسلامی برسه. خدمت این عزاداران عرض می کنم اون پنج میلیارد دلار هم بیاد میذارن توی همان سوراخی که این 4/8 میلیارد دلار رو گذاشتند. مثل همان 22 میلیارد دلاری که احمدی‌نژاد توی همان سوراخ گذاشت و اسحاق جهانگیری هنوز میگه پیدا نشده در عین حال هیچ اطلاعاتی نمیده. حالا اگر مطمئن هستی این دلارها به زخم سوراخ تو هم مرهمی می زنه مشکلی نیست. م.ق

ویروس، شکنندگی قرارداد اجتماعی را عریان می‌سازد

دبیران تایمز مالی

ترجمه: امید مهرگان

۱۷ فروردین ۱۳۹۹

مقدمه مترجم: این یادداشت دیروز تحریریه فایننشیال تایمز به‌عنوان موضع کل روزنامه است و نه یک فرد خاص، و از این جهت معنای عجیب و جذابی دارد: این‌که روزنامه‌ای با چنین جایگاهی در بیزینس بزرگ و سرمایه‌داری غرب چنین چرخشی به سمت صوری از سیاست چپ به‌سبک دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۷۰ کرده است. بحران سلامت عمومی در این روزها چنان نظام‌های مستقر را تهدید کرده که بازگشت به »وضع موجود پیشین « یا «کسب‌وکار همیشگی» خیالی واهی است. سرمقاله علیه سیاست‌های «چهار دهه پیش» استدلال می‌کند، همان سیاست‌هایی که نام معروف آن «نئولیبرالیسم»است.

***

اگر این جهان‌گیرشدن کووید-۱۹ یک جنبه امیدبخش داشته باشد، این است که حسی از باهم‌بودن به جوامع قطبی‌شده تزریق کرده است؛ اما این ویروس، و تعطیل‌شدن‌های اقتصادیِ لازم برای نبرد با آن، درعین‌حال نوری خیره‌کننده بر نابرابری‌های موجود می‌تاباند ـــ و حتی نابرابری‌های جدید خلق می‌کند. در ورای شکست‌دادن این بیماری، آزمون بزرگی که همه کشورها به‌زودی با آن روبه‌رو خواهند شد این است که آیا احساسات و تلقی‌های فعلیِ از هدف مشترک به جامعه پس از بحران شکل خواهد داد یا نه. همچنان که رهبران غرب در دوره رکود بزرگ، و پس از جنگ جهانی دوم، دریافتند، اگر خواهان فداکاری جمعی هستیم، باید قراردادی اجتماعی پیشکش کنیم که به نفع همگان باشد.

بحران امروز دارد عیان می‌سازد که کشورهای ثروتمند تا چه اندازه از تحقق این آرمان بازمانده‌اند. به همان میزان که نبرد برای مهار این پاندمی پرده از ناآمادگیِ نظام‌های سلامت برداشته است، شکنندگی اقتصادهای بسیاری کشورها را هم عیان کرده است و دولت‌ها دست‌وپا می‌زنند تا جلوی ورشکستگی‌های توده‌ای را بگیرند و از پس بی‌کاری توده‌ای برآیند. به‌رغم فراخوان‌های الهام‌بخش به بسیج ملی، واقعیت این است که در این ماجرا ما همه با هم نیستیم.

تعطیل‌شدن‌های اقتصادی دارد بزرگ‌ترین بها را بر کسانی تحمیل می‌کند که وضعشان قبلاً هم از همه بدتر بوده است. یک‌شبه، میلیون‌ها شغل و اسباب معیشت در گردشگری و پذیرایی، سرگرمی و بخش‌های مرتبط از دست رفته است، درحالی‌که تنها مایه رنجش کارگرانِ دانشی یا متخصص که درآمد بهتر دارند کارکردن از خانه است. از آن هم بدتر، کسانی که در شغل‌های کم‌مزد کار می‌کنند و هنوز می‌توانند کار کنند اغلب دارند جان خود را به خطر می‌اندازند ـــ کارگران تیمارداری و پرستاری و پشتیبانی سلامت، ولی همچنین کسانی که قفسه‌های اجناس را پر می‌کنند، رانندگان پیک و تمیزکاران.

بودجه غیرعادی دولت‌ها در پشتیبانی از اقتصاد، هرچند ضروری است، از جهاتی اوضاع را وخیم‌تر خواهد کرد. هدایت کمک مالی به کارگران دارای مشاغل فاقد ایمنی و ثبات بالاخص برای کشورهایی دشوار شده است که اجازه داده‌اند یک بازار کار نامنظم و متزلزل ظهور کند. در این اثنا، اقدام بانک‌های مرکزی برای شل‌کردن وسیع سیاست‌های پولی فقط به ثروتمندان بهره‌مند از دارایی کمک خواهد کرد. در پس همه این‌ها، خدمات عمومیِ فاقد تأمین مالی کافی زیر بار کاربست سیاست‌های بحران کمر خم می‌کنند.

شیوه‌ای که ما از طریق آن علیه این ویروس جنگ به‌راه می‌اندازیم به نفع عده‌ای ولی به خرج دیگران است. قربانیان کووید-۱۹ تا حد وسیعی سالخوردگان‌اند؛ اما بزرگ‌ترین قربانیان تعطیلی‌ها جوانان و افراد فعال‌اند، همان کسانی که از آن‌ها خواسته شده تا آموزش و تحصیل خود را به حالت تعلیق درآورند و از درآمد عزیز چشم‌پوشی کنند. فداکاری اجتناب‌ناپذیر است، اما هر جامعه‌ای باید نشان دهد چگونه برای کسانی که سنگین‌ترین بار تلاش‌های ملی را بر دوش می‌کشند جبران مافات خواهد کرد.

اصلاحات رادیکال ـــ معکوس‌کردن جهت‌گیری غالب سیاست‌گذاری در چهار دهه گذشته ــ را باید روی میز بگذاریم. دولت‌ها مجبور خواهند شد نقشی فعالانه‌تر در اقتصاد برعهده بگیرند. آن‌ها باید خدمات عمومی را به‌دیده سرمایه‌گذاری بنگرند و نه به‌دیده بدهی و آسیب‌پذیری، و به جستجوی راه‌هایی برآیند تا بازارهای کار را کمتر بی‌ثبات و ناامن سازند. بازتوزیع بار دیگر در دستورکار قرار خواهد گرفت و امتیازات سالخوردگان و ثروتمندان مورد پرسش. سیاست‌هایی که تا همین اواخر نامتعارف و مرکزگریز به‌شمار می‌رفتند، نظیر درآمد پایه و مالیات بر ثروت، به‌ناچار وارد بحث‌ها خواهند شد.

تدابیر تابوشکنی که دولت‌ها دارند اتخاذ می‌کنند تا کسب‌وکارها و درآمدها را در طول دوره تعطیلی سرپا نگه دارند، به‌درستی با آن نوع اقتصاد دوره جنگ مقایسه می‌شود که کشورهای غربی چندین دهه است تجربه نکرده‌اند. شباهت‌ها حتی از این هم پیش‌تر می‌رود.

رهبرانی که جنگ را بردند منتظر پیروزی نماندند تا برای آنچه از پی خواهد آمد برنامه‌ریزی کنند. فرانکلین دی روزولت و وینستون چرچیل چارتر آتنالنتیک را در سال ۱۹۴۱ صادر کردند که مسیر سازمان ملل را هموار ساخت. بریتانیا گزارش بِوِریج را در سال ۱۹۴۲ انتشار داد، یعنی پایبندی‌اش به یک دولت رفاه همگانی. سال ۱۹۴۴، کنفرانس برِتن وودز معماری مالی جهان پس از جنگ را طرح ریخت. امروز به همین نوع دوراندیشی نیاز داریم. در ورای جنگ سلامت عمومی، رهبران حقیقی هم‌اکنون دست به بسیج خواهند زد تا برنده صلح شوند.

چرا طومارهای «نه به تحریم »را امضا نمی‌کنم؟

آرمان امیری

با افزوده شدن بحران کرونا به دیگر مشکلات کشور، هر روزه شاهد طومارهایی هستیم که ظاهرا تلاش می‌کنند برای کاهش درد و رنج ایرانیان به تحریم‌ها »نه «بگویند. این احتمال وجود دارد که بخشی از این طومارها واقعا خودجوش و مردمی تهیه شده باشند. چنین طومارهایی موضوع این یادداشت نیست و در یادداشت دوم از سه‌گانه حاضر بدان خواهم پرداخت؛ اما بخش قابل توجهی از این کمپین‌ها را زنجیره‌ای سازمان یافته از احزاب اصلاح‌طلب تولید می‌کنند که غالبا ارتباطات تشکیلاتی و البته مالی با نهادهای دولتی دارند. این گروه‌ها خود را فعالین سیاسی می‌دانند و من نیز رفتارشان را در بستر »نقد سیاسی « مردود می‌دانم چرا که آن را نشان‌گر چهار آفتِ زشتِ سیاسی می‌بینم:

۱- نشان زوال سیاست است

یک جریان سیاسی، در دو حالت به سراغ فعالیت‌های کمپینی می‌رود: نخست در آستانه انتخابات که رای می‌خواهد، دیگری در شرایطی که طرح یا لایحه‌ای را مطرح کرده و نیازمند جلب حمایت افکار عمومی است. مثلا، دموکرات‌های آمریکا پس از تهیه لایحه بیمه درمانی اوباما کمپین هم برگزار کردند؛ اما این همه احزاب و فعالین ما که بر طبل مبارزه با تحریم می‌کوبند، آیا طرحی عملی هم در فضای سیاسی کشور دارند؟ آیا ایده و حرکتی هم پشت این جنجال‌ها وجود دارد؟ اگر چنین بود بی‌شک یک کنش اصیل سیاسی بود، اما می‌دانیم که نیست؛ ما صرفا با ورشکسته‌هایی خانه نشین طرف هستیم که در آخرین ضرباتی که به مفهوم »سیاست «وارد می‌سازند، سطح سیاست‌ورزی را تا رده جنجال‌های توییتری و اردوکشی‌های مجازی تقلیل داده‌اند.

۲- نشان نیاز به دشمن‌تراشی است

جریانی که دو دهه سیاست‌ورزی خود را در فرمول »بد و بدتر «خلاصه کرده، در دوران »اخراج از قدرت «نیز باید در عرصه عمومی یک »بدتر«ی خلق کند تا توجیهی برای همین زیست مجازی‌اش باشد. مدعیان تغییر و اصلاح حکومت، در نهایت خودشان به شکل همان هسته مافیایی قدرت درآمدند که بقای‌اش در گرو دشمن‌تراشی مداوم است. این دشمنِ »بدتر«، این بار»موافقان تحریم «هستند که باید امیدوار ماند اینقدر ترسناک جلوه کنند که ذهن خلایق از پی‌گیری سهم اصلاح‌طلبان در پیدایش وضعیت کنونی منحرف شود. وگرنه شاید مردم یادشان بیاید که این نمایندگانِ منتخب با ضرباهنگ »تکرار می‌کنم «بودند که عین از قحطی در رفته‌ها، اول هرچه کیت آزمایش کرونا بود روی سر و کول‌شان خالی کردند و بعدش هم »خانه ملت « و بودجه و تمهیدات ضروری‌اش را به امان خدا رها کردند و الفرار!

۳- نشان تحقیر عزت است

از یاد نبرده‌ایم که تمام استدلال و بهانه دولتمردان برای دیدار نکردن با ترامپ و تحمیل هزینه‌های سنگین تحریم به مردم، حفظ »عزت «بود. اصراری هم دارند که »ما خودمان انتخاب کردیم .«باشد؛ اما آن همه ادعای عزت چه تناسبی با این عجز و لابه مداوم و دادن کاسه گدایی به دست خلایق دارد؟ چرا باید شهروندان را بسیج کنیم که عین بچه یتیم درِ خانه‌ی هر کس و ناکسی در این جهان هستی را بزنند و التماس کنند که »شما را به خدا به ترامپ بگویید به ما رحم کند«؟ اگر واقعا خودمان انتخاب کرده‌ایم بگذارید با یک جو شرف و آبرو بمیریم و اینقدر خفت نکشیم! اما اگر قرار بر این باشد که از فرط فشار، سری به مصلحت خم کنیم، آیا بهتر نیست شخص رییس دولت تشریف ببرد و یک تماسی با جناب ترامپ بگیرد، به جای اینکه تمام ایرانیان را پیش مردم جهان به شکل گدایان بغدادی جلوه دهیم؟

۴- اعتراف به وابستگی است

مدعیان «اصلاحات از داخل» سال‌های سال به برخی آلترناتیوهای خود سرکوفت می‌زدند که خودباخته و وادادە هستند و می‌خواهند با توسل به قدرت‌های خارجی مشکلات کشور را حل کنند. حال چه شده که تمام حضرات تنها راه خروج مردم از زیر فشار کنونی را وساطت جهانیان و تفقد جناب ترامپ می‌دانند؟ آیا این تناقض آشکار را نمی‌بینند؟ به این صراحت نشان می‌دهند که بجز جلب نظر خارجی ابزاری ندارند و حتی از خود نمی‌پرسند اگر کل سرنوشت ما در گرو تصمیمات ترامپ یا معجزه امثال سندرز است، پس شما لشکریان پر مدعا را برای چه می‌خواهیم؟

من اما چنین طومارهایی را که بیشتر سند خفت و مُهر ناتوانی است امضا نخواهم کرد. ترجیح من، منش و سنت میرحسین موسوی است که در سخت‌ترین شرایط هم فقط با مردم‌اش صحبت کرد؛ نه تمنای ذلیلانه پیش ارباب قدرت برد و نه شوی تبلیغاتی خطاب به خارج از کشور بازی کرد. سطر به سطر بیانیه‌ها و مواضع‌اش، گفتگوی با مردم بود و بی‌شک باور داشت: حتی برای حل کردن مشکلات‌مان با قدرت‌های جهان نیز، راه حل سیاسی آن است که ابتدا تکلیف‌مان را با خودمان مشخص کنیم.

کانال «مجمع دیوانگان»

مجتبی نجفی

بیچاره ایران

چکیده :انحراف از اصل "موازنه منفی" باعث شده با پدیده نادر" چینو فیلی" هم مواجه شویم. سخنگوی وزارت بهداشت توسط وزارت خارجه، سپاه و ارزشی ها تنها به خاطر یک انتقاد کوچک از پنهانکاری چینی ها در مورد بیماری کرونا تحقیر میشود.به خاطر واکنش بی ادبانه سفیر چین در تهران باید عذرخواهی هم کنیم. جمهوری اسلامی به خاطر تقابل با آمریکا و غرب چشم خود را بر چین و روسیه بسته.آنها برندگان واقعی نزاع هسته ای ایران و غرب بوده...

پنج شنبه, ۲۱ فروردین, ۱۳۹۹

هدی صابر از قول یک کارگر شرکت نفت میگفت نهضت ملی شدن صنعت نفت فقط بحث نفت نبود بحث شخصیت ملی ایرانی بود.ایرانیها زیر لگدهای روس و انگلیس تحقیر شده بودند.وقتی مصدق انگلیسی ها را اخراج کرد ودست روسها را از شیلات شمال کوتاه کرد غرور و شخصیت ملی به ایرانی ها بازگشت. – بازرگان در اوایل انقلاب انتقاد محوری به سیاست خارجی جمهوری اسلامی داشت . گفت این سیاست "نه شرقی نه غربی" نیست "ضد آمریکایی" است با یک چاشنی کوچولوی مرگ بر شوروی. بازرگان این سیاست را انحراف از اصل موازنه منفی دکتر مصدق میدانست چرا که مصدق نیامده بود بگوید مرگ بر انگلیس. او به نزدیکانش درباره تاثیر منفی این شعارها هشدار میداد و از طرفی از بخش خصوصی انگلستان برای مشارکت در تولید و استخراج نفت دعوت کرد. حرف او این بود قرار نیست انگلیسی ها نفت ما را استخراج کنند و به عنوان صدقه پول تو جیبی به ما بدهند. ما کارفرما هستیم نه آنها. - بعد از انقلاب دانشجویان جوزده و بازیچه، سفارت آمریکا را تسخیر کردند، شعار مرگ بر آمریکا داغ شد و پرچمش سوزانده شد. ما در یک تقابل سخت با یک غول بی شاخ و دم افتادیم که این تقابل هنوز هم پایانی ندارد نه چشم اندازی دارد نه هدف مشخصی : تحریم های پیاپی، منابع ملی ایران را در این چهل سال بلعیده و وضعیت حساس کنونی ابزار سرکوب منتقدان و مانع توسعه روند دموکراتیزاسیون در ایران شده و به تقویت تندروها منجر شده. مساله آمریکا در افکار عمومی ما هم نامتوازن شده از شیفتگی تا نفرت نوسان دارد.

انحراف از اصل "موازنه منفی" باعث شده با پدیده نادر" چینو فیلی" هم مواجه شویم. سخنگوی وزارت بهداشت توسط وزارت خارجه، سپاه و ارزشی ها تنها به خاطر یک انتقاد کوچک از پنهانکاری چینی ها در مورد بیماری کرونا تحقیر میشود.به خاطر واکنش بی ادبانه سفیر چین در تهران باید عذرخواهی هم کنیم. جمهوری اسلامی به خاطر تقابل با آمریکا و غرب چشم خود را بر چین و روسیه بسته.آنها برندگان واقعی نزاع هسته ای ایران و غرب بوده اند.

سیاست خارجی که بر مبنای اصل موازنه منفی نباشد و اولویتش منافع ملی نباشد همین است.باید ناز روس و چینی را بکشیم تا زیر تحریم های آمریکا له نشویم. میشد همه اینها ناز ایران را بکشند و با تحریم هم فقیر نشویم. میشد نه شرقی باشیم نه غربی. -در یکی از فیلم های شادروان علی حاتمی همه کارگزاران حکومتی به دنبال سهم کشورهای مورد علاقه شان و جلب رضایت سفارت های خارجی اند. یکی میگفت اینجا کسی به فکر ایران نیست. حالا هم روزگاری آمریکا فیلی داشتیم و داریم زمانی روسو فیلی و چینی فیلی.بیچاره ایران!

مهرداد عمادی

دوشنبه تاریخی؛ هدیه کرونا به نفت

روسیه و آمریکا بازار را کساد کردند؛ تمامی فیوچر مارکت‌ها منفی‌می‌شوند

پاندمی کرونا روی همه چیز اثر گذاشته هزینه‌هایی که اکنون غرب می‌پردازد چندین برابر کل هزینه‌های بانکی بحران 2008 است. اکنون در جهانی هستیم که تابحال نبوده‌ایم و نمی‌دانیم که میزان صدمه چقدر است و تا چه زمانی ادامه دارد.

مهرداد عمادی در گفت‌وگو با خبرنگار اقتصادی ایلنا، درباره منفی شدن قیمت نفت امریکا و متغیرهایی که باعث این قضیه شد، اظهار داشت: اکنون علاوه بر امریکا، قیمت نفت در نیجریه، ونزوئلا، روسیه و اوپک نیز نزولی شد، اما عملا ماشه اصلی در امریکا کشیده شد، اولین دلیل وقوع این اتفاق پاندمی کرونا است که منجر به کاهش تولید بویژه حوزه صنعت در سطح جهان هستیم، به همراه آن استفاده از خدماتی مثل توریسم و مسافرت هوایی که تماما انرژی‌بر هستند 96 درصد پایین آمده است، طبیعتا قیمت نفت نیز انعکاس‌دهنده عرضه و تقاضا است، کرونا باعث شد تقاضای نفت حدود 26 میلیون بشکه در روز پایین بیاید، در حالت عادی رقم مصرف جهانی نفت حدود 101 میلیون بشکه است که این میزان در ماه قبل به 70 میلیون بشکه رسید.

روسیه و امریکا بازار را کساد کردند

وی با اشاره به گفت‌وگوی ترامپ با مقامات روس و سعودی برای کاهش تولید افزود: رئیس‌جمهور ایالات‌متحده از قبل، از موضوع کاهش قیمت‌ها مطلع بوده و این پیش‌بینی می‌رفت که برای نیمه دوم آوریل و ماه مِی دچار مازاد عرضه و کاهش تقاضا خواهیم بود و با توجه به اینکه کاهش فعالیت‌های اقتصادی و تولید صنعتی ادامه پیدا می‌کند تنها راه، کاهش تولید بوده است. بنابراین توافق حاصل شد که امریکا، روسیه و عربستان 10 میلیون بشکه از تولید خود را کم کنند، اما آنچه را که نباید فراموش کنیم اینکه پایه این مازاد تولید و افزایش عرضه، امریکا و روسیه هستند که هر دو عضو اوپک نیستند. امریکا به طرز بی‌سابقه‌ای حدود 6.5 میلیون بشکه از شیل افزایش تولید داشته، روسیه هم 3.4 میلیون بشکه در سال گذشته و امسال به 4.1 میلیون بشکه مازاد تولید رسید که با نفت اوپک رقابت می‌کند، تمامی اینها در کنار هم باعث مازاد عرضه در جهان شدند. تداوم کاهش فعالیت‌های اقتصادی و همچنین ذخیره از سوی خریداران نفت در اروپا و دو ایالت امریکا که منجر به پُر شدن انبارها شد.

مشاور اقتصادی اتحادیه اروپا در ادامه با بیان اینکه منفی شدن قیمت نفت نباید به از دست رفتن ارزش آن تعبیر شود، گفت: مهمترین دلیل، بالاتر رفتن تولید از تقاضا است، در عین حال باید گفت در حالت عادی قیمت پایین می‌آید اما هیچگاه منفی یا صفر نمی‌شود، آنچه اکنون اتفاق افتاده اینکه انبارها پر شده‌اند.

چرا انبارهای نفت پُر شد؟

وی با اشاره به اتفاق روز دوشنبه برای نفت ایالات متحده تصریح کرد: کسانی که قراردادهای خرید و تحویل نفت به ارزش 28 میلیارد دلار و با سررسید ماه مِی، جون و حتی جولای داشتند، متوجه شدند که نه کارخانه‌ها و نه خدمات دیگر از جمله توریسم مایل به خرید نیستند و خود نیز باید بزودی پیش خریدهایی را تحویل بگیرند که روی دستشان می‌ماند، بنابراین حاضر شدند ضرر متقبل شوند، از 3 دلار شروع کرده و تا شب دوشنبه به 40 دلار و 20 سنت رسید. هر سه متغیر اصلی بازار از جمله تقاضا، عرضه و انبار، جهت تشدید فشار به این نفت بدون مشتری حرکت کرده که منجر به شتاب دارندگان قرارداد به فروش هرچه سریع‌تر شد. با این تفاسیر به نظر می‌رسد در ماه جون هم شاهد کاهش تقاضا و مشکل ذخیره سازی باشیم.

تمامی فیوچر مارکت‌ها منفی می‌شوند

عمادی در ادامه گفت: امریکا بزرگترین مصرف‌کننده نفت است و تمام فعالیت‌های بخش خصوصی بخاطر کرونا تعطیل شده، بازارهای فیوچرمارکت در تمامی حوزه‌ها از جمله نفت و فلزات منفی شده و هر روز منفی‌تر هم خواهد شد، طبیعی است تمامی این عوامل انتظار آینده را منفی‌تر کرده و تقاضای نفت را کاهش می‌دهد، اکنون نه تنها در امریکا بلکه تقریبا در تمامی کشورها فعالیت صنایع انرژی‌بر از جمله توریسم و هتلینگ به زیر یک درصد و حتی صفر رسیده است. اکنون مسافرت در غرب صفر شده، صدها هواپیما در فرودگاه‌ها پارک شده‌اند که نه تنها درآمدزایی نمی‌کنند بلکه هزینه‌زا هم هستند، تمامی اینها باعث شده انتظارت آینده بازار منفی‌تر شده و روی تقاضای خرید نفت نیز اثر می‌گذارد.

عمق فاجعه عمیق‌تر از طاعون قرن 14

وی در پاسخ به اینکه شرایط کنونی بازار نفت تا چه زمانی تداوم خواهد داشت، توضیح داد: واقعیت اینکه ما هیچوقت در این شرایط نبوده‌ایم، حتی دامنه طاعون قرن 14 و اوایل قرن 15 دامنه به اندازه شیوع کرونا عمیق نبود تا از یک جامعه به جامعه دیگر انتشار پیدا کند، زیرا جهانی بودن وجود نداشت و سیستم داد و ستد که بتوان با پول الکترونیک معامله کرد، وجود نداشت، سیستم معاملات انتظاری نداشتیم. در نتیجه صدمه اقتصادی علیرغم اینکه طاعون تعداد بالایی را کشت به اندازه اکنون نبود.

مشاور اقتصادی اتحادیه اروپا ادامه داد: اکنون اتفاقات نگران‌کننده بازار این است که بخاطر کرونا و عدم تولید واکسن هنوز افق روشنی دیده نمی‌شود و حتی گفته می‌شود کسانی که کرونا گرفته‌اند، ظرف یک سال ممکن است دوباره مبتلا شوند و امکان بازگشت مجدد بیماری به انسان‌های در ریسک وجود دارد، با توجه به اینکه همه هم در قرنطینه هستند، انتظارت سرمایه‌ای منفی شده است. مثلا ژاپن پروژه خودروسازی خود را در چین نه تنها ادامه نمی‌دهد بلکه در کشور خود هم متوقف می‌کند، زیرا پیش‌بینی این است که در میان‌مدت تقاضا بالا نمی‌رود و به زمان پیش از کرونا باز نخواهیم گشت.

زمان خروج از تونل تاریک ساخت کرونا مشخص نیست

وی یادآور شد: اتفاقات امروز بسیار عمیق است و مانند بحران وام‌های 2008 یا بحران بانکی و بدهی خارجی کشورهای آسیایی و امریکای مرکزی در ابتدای قرن 21 نیست، یک موضوع جهانی است و بیشترین صدمه را به پیشرفته‌ترین اقتصادها می‌زند. البته دامنه آن را هنوز در کشورهای رده دوم و سوم ندیده‌ایم، اما موج‌های بعدی کشورهایی چون ترکیه، مالزی یا یونان را در بر می‌گیرد. در حال حاضر 3 سناریو از 10 سناریویی که برای شرایط اکنون در نظر گرفته‌ایم، منفی هستند، در این سناریوها رشد اقتصادی چین را تا منفی 6.5 پیش‌بینی کرده‌ایم و وعده‌های دولتمردان برای خروج مردم این کشور از فقر عملیاتی نمی‌شود و این یک شوک فوق‌العاده سنگین است، کارخانه‌ها و سرمایه گذاری‌ها در چین کوچک و سپس تعطیل خواهند شد که بدلیل عدم شفافیت مسئولین چینی در ارائه اطلاعات مربوط به کرونا است. در حالی که بنا بر توافق جهانی و سازمان بهداشت جهانی باید گزارش می‌شد ولی این کار را نکردند، در نتیجه نه تنها این شرایط می‌تواند ادامه‌دار و برای برخی اقتصادها و جوامع عمیق‌تر باشد، حتی می‌توان گفت هنوز به نقطه پایین منحنی نرسیده‌ایم، در هر حال ممکن است شرایط بدتر شود و پیامدهی خود را برای منطقه هم خواهد داشت، ما اکنون در تونل تاریکی وارد شده‌ایم که نمی‌دانیم چه زمانی از آن خارج می‌شویم.

صفر شدن قیمت نفت نقشه بود؟

عمادی درباره احتمال اقدام آگاهانه امریکا برای ضربه به همکاری روسیه و عربستان گفت: اگر جهش تولیدی که طی 18 ماه گذشته از سوی هر سه کشور رخ داد، نداشتیم و بازار نفت زیر فشار قرار نمی‌گرفت، اکنون نزدیک 11 میلیون بشکه نفت کمتر داشتیم و حتی به دامنه منفی نمی‌رفتیم. وقتی نفت به این شکل سقوط می‌کند بخش‌های انرژی در تمام کشورها از نروژ تا امریکا، بریتانیا، ونزوئلا و مکزیک تحت تاثیر قرار می‌گیرد، اگر ترامپ این کار را کرده باشد در واقع برای حل یک مشکل کوچک مشکل بزرگ‌تری را می‌آفریند که جبران‌ناپذیر است. اگر چنین باشد تصمیمی غیرعادی است. ممکن است اوپک پلاس را برای افزایش توان صادرات از شیل زیر فشار بگذارد و حتی قراردادهای فیوچر را تحت تاثیر قرار دهد اما اینکه این سناریو را دانسته هماهنگ کرده باشد هزینه‌های سنگینی به شرکت‌های خود وارد کرده به طوری که می‌بینیم چین بیشترین بهره را برده و بطرز بی سابقه‌ای شروع به خرید نفت کرده و ذخایرشان را بسیار بالا بردند.

2020 را با 2008 مقایسه نکنیم

وی در ادامه در رابطه با تشابهات کاهش قیمت نفت در 2020 و 2008 بیان کرد: در سال 2008 وقتی بحران بانکی در امریکا بخاطر وام‌های خاکستری شروع شد این کشور بسته بسته وام‌ها را به دنیا فروخت و اعلام نکرد 70 درصد این وام‌ها فاسد است، بانک‌های معتبر جهان آن را خریداری کرده و دچار اشکال شدند اما این شباهت در همین جا متوقف می‌شود، زیرا فدرال‌رزرو، بانک مرکزی آلمان و بریتانیا وارد شدند و با تزریق وام‌های با بهره پایین حتی زیر یک درصد بانک‌های خصوصی را سرپا نگه داشتند که البته از نظر کلان اقتصاد کار درستی نبود، شبکه بانکی در امریکا لابی خیلی پرنفوذ است بهر حال بازگشت وام‌ها ممکن شد و شرایطی گذاشتند که به شرکت‌های کوچک و خانوارها وام داده شود، به بریتانیا و ژاپن کمک شد که شرکت‌های متوسط بتوانند فعالیت کنند، آن زمان یک بحران بانکی مالی بود که تبدیل به رکود اقتصادی شد و چون دولت‌ها توان مالی داشتند و کارخانجاتی مثل بنز و فولاد درگیر ماجرا نبودند، هزینه‌ها در کشورها تقسیم شد، اما پاندمی کرونا اینگونه نیست و مربوط به یک بخش نیست، روی همه چیز اثر گذاشته و هزینه‌هایی که اکنون غرب می‌پردازد چندین برابر کل هزینه‌های بانکی بحران 2008 است.

کرونا تا کجا اقتصاد جهان را ساقط می‌کند؟

مشاور اقتصادی اتحادیه اروپا ادامه داد: طی ارزیابی که 6 روز گذشته انجام شد صدمه به سیستم اقتصادی جهان از کرونا تا بحال 21 تریلیون دلار بوده و در حال ادامه است، این پول باید از سرمایه گذاری، پس انداز و توان مالی دولت برای قرض‌های بلندمدت تامین شود، بنابراین وارد یک دوره کاهش رشد برای تمام جهان خواهیم شد، کشورهایی مثل چین که مصرف‌کننده انرژی و فلزات صنعتی هستند فعلا پیش خرید می‌کنند ولی کشورهایی مثل امریکا، بریتانیا و ژاپن هزینه‌های خیلی سنگینی خواهند داد، به همین دلیل تصور بر این است اتفاقی که در فیوچر مارکت خواهد افتاد صندوق‌هایی که قراردادهای آینده را منعقد می‌کنند، در میان مدت در منحنی منفی خواهند بود و به دلیل کم شدن تقاضا و افزایش بدهی در سطح جهان این قراردادها کاهش و بازار از نظر حجم تبادلات کوچک می‌شود که روی انتظارت سرمایه‌گذاری و رشد آینده اثر می‌گذارد. ما اکنون در جهانی هستیم که تابحال نبوده‌ایم و نمی‌دانیم که میزان صدمه چقدر است و تا چه زمانی ادامه دارد ولی آنچه مشخص است آسیب بسیار سنگین است و بیرون آمدن از آن با شتابی که در 2008 دیدیم، مطلقا نخواهد بود.

اوپک وارد فاز انفعال می‌شود/ پیش‌بینی برای نفت غیر امریکایی هم نقش برآب شد

وی درباره تاثیر صفر شدن نفت آتی امریکا بر دیگر نفت‌های جهان نیز اظهار داشت: برنت 26 دلاری در قراردادهای آتی 22 دلار و 16 سنت تعیین شده، تمام پیش‌بینی‌های قبل این بود که بعضی کشورها تا پایان سال به رشد اقتصادی برمی‌گردند اما اکنون تمام این کشورها روی دامنه منفی هستند. اوپک نیز وارد دورانی می‌شود که بازار تعیین خواهد کرد که کمتر تولید کند، نه توافق‌های مونوپولی این سازمان و اگر بازار تعیین کند قیمت پایین‌تر نیز می‌رود، در نتیجه اوپک وارد دوران بحران مالی می‌شود، فقط غرب و کشورهای صنعتی ضرر نمی‌کنند کشورهای تولیدکننده نفت و سایر کالاهای بنیادی مثل فولاد و آلومینیوم هم همین سرنوشت را خواهند داشت ضمن اینکه اوپک مستقیم و سریعتر ضربه می‌خورد.

رضا منصوری

وظیفهء ما: گفتن واقعیت به اهل قدرت*!

دور-ویروس‌یاب، طرح جامع انرژی کشور، و جرم صداقت علمی — در علم کشور چه خبر است؟

این روزها یادداشت‌های سال ۱۳۹۳ خودم را می‌خواندم از طرح رصدخانهء ملی ایران. اعتبارات ما در سال به ۲ میلیارد تومان نمی‌رسید؛ به مدیران عالی کشور می‌گفتم حتی اگر سالی ۷ میلیارد تومان هم به ما بدهند ۱۰ سال طول خواهد کشید تا طرح تمام شود و نورگیری تلسکوپ انجام شود. همان موقع در مصاحبه‌ها گفته شد سال دیگر نورگیری خواهیم کرد! چرا؟ تحلیل جامعه‌شناسان ما چیست؟ دانشمندان علوم انسانیِ اسلامی این رفتار سیاسی را چگونه تحلیل می‌کنند؟ در مقابل باید تقیّه کرد؟ مصالح اجتماعی در کار است؟ در جامعه باید اخبار خوش پراکند؟ دروغ مصلحتی؟ وای برما از این رفتار! آموزش عالی ساکت است. علم هم که نداریم.

در یادداشت قبلی هم نوشتم چگونه صداقت علمی در کشور منجر به دو حکم قضایی وحشتناک شده است: یک مورد ۸۰ ضربه شلاق، و یک مورد ۹ ماه زندان؛ به جرم صداقت؟ باز هم تقیّه؟ وقاحت تا این حد؟ دانشگاه باز هم ساکت است؟ دانشگاه از این وقاحت دفاع می‌کند که آبرویش نرود؟

یادم هم نمی‌رود، چندین دههء پیش، هنگامی را که معاون رییس‌جمهورِ وقت لقب »دانشمند سال «جهان را با چند صد دلار خرید و شبکهء یک سیما در اخبار ساعت ۲۱ خود با آب و تاب آن را گزارش داد. هنگامی هم که در رسانه‌ها توضیح دادم این عنوان چگونه خریداری می‌شود، همان خریدارِ مقامْ در هیئت دولت به شکایت از من برخاست که فلانی کفار را به دور خود جمع کرده است. آن وقت بودند کسانی در دولت که خندیدند و باعث شدند به من آسیبی نرسد. عریانیِ وقاحت را همهء دانشگاهیان دیدند. باز هم تقیّه کردند. جامعه‌شناسان ما کجا هستند که این وقاحت مدنی را تحلیل کنند؟ مدافعان علوم اسلامی هم که لابد کیف می‌کردند از این مقام‌های بین‌المللی برای ایرانیان در جمهوری اسلامیِ ناسوتی. حماقت تا کجا؟ خدایا شهیدان انقلاب از دست ما چه می‌کشند؟ چه نازنینانی را برای توسعهء کشور، و برای آزادی از جهل و حماقت و وقاحت و پلیدی، از دست دادیم.

دیشب اما اوج همهء اینها بود. تقیّه لازم شدم؟ اخبار ساعت ۲۱ شبکهء یک سیما سران بزرگترین قدرت نظامی خاورمیانه، ابر قدرت منطقه، و مدافعان راستین کشورمان را نشان داد. دیگر می‌ترسم حرفی بزنم. حرمت نیروهای نظامی ما کجا رفته؟ بسیج علمی دانشگاه شریف کجاست که به دادِ علم برسد؟ می‌ترسم! این همه بی‌تدبیری در عالی‌ترین سطح قدرت؟ دلمان را پس به‌چه خوش کنیم؟ حاج قاسم کجایی که در آن دنیا تنت می‌لرزد: ویروس دو قطبی؟ از فاصلهء صد متری؟ در ۵ ثانیه؟ چه حکمتی در این ۵ ثانیه است؟ خارق‌العاده است؟ بله تقیّه می‌کنم، تقیه‌ای خارق‌العاده! می‌ترسم. نگران ایرانم!

قبل از عید به بسیج دانشگاه خودمان در یک مصاحبه گفتم بسیج یعنی این که مدافع مردم باشد نه مدافع قدرت و مقابل مردم. حالا بسیج دانشگاهی کجا است تا از منِ مردم در مقابل شیادی و حماقت علمی و وهن انقلاب و علم ایران، و آبروریزی در جهان، حمایت کند؟ اگر بسیج دانشگاه شریف، به دانشگاه‌های دیگر کاری ندارم، در مقابل این وهن علم و دانشگاه و انقلاب و اسلام سکوت کند، آن هم در این دورهء کرونایی که مردم حمایت همه جانبه می‌خواهند، باید خجالت کشید از این عنوان شریف!

بله! آموزش عالی می‌ترسد. دانشگاهی می‌ترسد. دانشگاهی مانند اهل علمِ حوزوی تقیّه می‌کند. دانشگر هم که نداریم تا مانند دانشگران جهانی اجازه ندهد کسی شیادی علمی بکند. و چه راحت شیادان در دنیا و ایران کلاه بر سر قدرت‌مداران ما گذاشته‌اند. بسیار! کلاه تتلو بر سر روحانیت یک جور و کلاه شیادان علم و فناوری بر سر اهل قدرت جور دیگر. من که خوب یادم هست در تمام دوران انقلاب چه کسانی چه کلاه‌ها بر سر اهل مذهب و اهل قدرت گذاشته‌اند! وظیفهء اصلی ما به عنوان دانشگر یادمان نرود که گفتن واقعیت است به اهل قدرت! می‌ماند مدعیان بسیج علمی. کجایند؟

اما خیالتان را راحت بکنم. کرونا بسیار جنبه‌های مثبت برای تحولات اجتماعی ایران داشت. این فقط نوع‌دوستی مردم ما نبود که دوباره مانند دورهء جنگ ظاهر شد. این مصادرهء احمقانهء همین حس نوع‌دوستی توسط قدرت‌مداران هم لازم بود ظاهر شود. نترسید! تحولات عمیق و بنیادی در ایران در حال رخ دادن است. احتیاج هم نیست تقیّه کنیم. بخندیم. همه می‌خندند، و جهان به ما می‌خندد. آن کس که نفهمیده همان مدعی است! دورهء پساکرونا موتور آموزش عالیِ راکد ما را در جهت علم واقعی به‌حرکت در خواهد آورد. بسیج اساتید هم اگر بسیج باشد در این جهت گام بر می‌دارد و گرنه آب راکد است. اما من می‌ترسم.

اما در همین قیل و قال کرونا و دور-کروناياب نظامی، دولت طرح جامع انرژی کشور را تصویب کرد. من شک ندارم هیچ کس در دولت آن را به قصدِ نقد نخوانده است، مگر کارشناسان یا قدرت‌هایی که آنها هم به این منظور که ببینند کجا چقدر دلار برای آنها تَهَش می‌ماند؛ که از الان به فکر »وثوقانهء «خودشان باشند. حتی ده در صد از ۵۰۰ میلیارد دلاری که قرار است هزینه شود لقمهء چربی است، چه رسد به کل مبلغ. دریغ از کمی دوراندیشی. دریغ از مسئولیت برای نسل‌های آینده. متن نوشتهء همکار متخصص‌مان را در دانشگاه شریف پیوست می‌کنم بخوانید!

نکند این قیل و قال این روزهای انواع و اقسام کشفیات ضد کرونایی برای رد گم کردن باشد تا به راحتی بشود غنیمتی را به‌موقع تقسیم کرد؟ غنیمتی که پشت عنوان فخیم طرح جامع انرژی مخفی است! ما را سرِ کار گذاشته‌اند؟

خداوندا نسل بعد را از این بی‌تدبیری‌ها و وقاحت‌ها برحذر بدار؛

وای برما!

شرمندهء نسل بعدم. شرمنده!

امروز طرح جامع انرژی کشور در هیات دولت تصویب شد][۱
یدالله سبوحی

دانشکده انرژی- دانشگاه صنعتی شریف

۲۴/۱/۱۳۹۹

جای بسیار تاسف دارد که بالاترین مراجع تصمیم‌گیری کشور گزارش طرح انرژی ضعیف و بدون مبنای علمی را تصویب می‌کند.

گزارش طرح انرژی را وزیر نفت در اسفند ۹۷ به سازمان برنامه و بودجه ارسال کرد و نوشت سناریوی بهینه‌سازی گزارش مورد تائید وزارت نفت است. در سناریوی بهینه‌سازی سرمایه‌گذاری لازم برای بخش انرژی بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار و برای بهینه‌سازی ۱٫۳ تریلیون دلار در ۲۰ سال آینده برآورد شده‌است.

حال اگر یک فرض خیالی و خیلی خوش‌بینانه داشته باشیم که درآمد صادرات نفت ایران ۵۰ دلار برای یک بشکه باشد و صادرات نفت ۲/۲ میلیون بشکه در روز در ۲۰ سال آینده فرض گردد، کل درآمد صادرات نفت در ۲۰ سال برابر ۸۰۰ میلیارد خواهد بود که تنها سرمایه‌گذاری جدید در بخش انرژی ۶۵٪ این مبلغ درآمد را لازم دارد و بر اساس اطلاعات گزارش دیگر منابعی برای بهینه‌سازی باقی نخواهد ماند.

اگر واقع‌بینانه به موضوع نگاه کنیم قیمت نفت ایران کمتر از ۳۰ دلار برای یک بشکه نفت خواهد بود و بسیار بعید است صادرات نفت ایران به سهولت به ۲ میلیون بشکه نفت در روز برسد. در این حالت کل درآمد صادراتی نفت در ۲۰ سال آینده کمتر از ۴۲۰ میلیارد دلار خواهد بود که حتی برای تامین سرمایه لازم برای بخش عرضه انرژی در سناریوی بهینه‌سازی (یعنی مصرف کمتر انرژی) نیز کفایت نمی‌کند.

حتی تهیه‌کنندکان گزارش توان یا علاقه این را نداشته‌اند که امکان‌پذیری این سناریو را بررسی کنند و راهکار مناسب را شناسائی نمایند. بنابراین اجرای این تصمیم غیرممکن خواهد بود و تنها یک شعار تبلیغاتی!

در این گزارش توضیح داده نمی‌شود که این سناریو چگونه اجرا خواهد شد! سناریوئی که سازوکار اجرائی آن مشخص نباشد یک گزارش حرفه‌ای و راهگشا نخواهد بود.

در این گزارش به سرمایهء لازم برای بخش نفت تاکید می‌شود. به نظر می‌آید وزارت نفت با این مصوبه در صدد آن است نیاز به سرمایه‌گذاری را مورد تاکید قرار دهد و بر اساس این مصوبه در نظر دارد بعد در جذب منابع از سازمان برنامه و دولت برای طرح‌های داخلی خود اقدام نماید. به نظر وزارت نفت اگر بهینه‌سازی هم صورت نگیرد اشکالی ندارد. این همان رفتاری است که وزارت نفت در مورد مادهء ۱۲ قانون رفع موانع تولید رقابت‌پذیر مصوب سال ۱۳۹۴ انجام داد.

این گزارش در مورد دورنمای انرژی در ۲۰ سال آینده توجهی به چشم‌انداز تحولات انرژی جهان در ۳ دههء آینده ندارد! در طرح جامع وزارت نفت معلوم نیست انرژی ایران در بازارهای منطقه‌ای و جهان چه جایگاهی خواهد داشت. چرا ۶ برنامه توسعهء کشور هرگز مطابق برنامه به انجام نرسید؟ چرا کاهش شدت انرژی در سال ۹۹ به ٪۵۰ سال ۹۰ صورت نپذیرفت؟ (مصوب قانون اصلاح الگوی مصرف در سال ۱۳۸۹). چرا قانون اصلاح الگوی مصرف و هدفمندسازی یارانه‌ها تا کنون بعد از گذشت ۱۰ سال از تصویب آنها اجرا نشده است؟ حالا که قیمت بنزین در داخل بیشتر از قیمت صادراتی شده است دولت دیگر چه ابزار و توجیهی برای اصلاح بازار انرژی دارد؟

همه اینها حاکی از آن است که متاسفانه تصمیم‌گیری کمتر بر شالودهء کار کارشناسی جدی و علمی استوار است و عزم جدی برای ایجاد تحول در ساختار بخش انرژی کشور وجود ندارد. بدون تغییر ساختار در بازار انرژی هرگونه تغییر در قیمت‌ها و تصمیم‌ها تحولی در بخش انرژی ایجاد نخواهد کرد.

آیا می‌توان بدون ایجاد محیط رقابتی و توانمندسازی بخش خصوصی واقعی (نه شرکت‌های دولت ساخته با هدف استفاده از قانون تجارت برای حذف هر گونه نظارت) انتظار داشت که تحولی در بخش انرژی روی دهد؟ آیا می‌توان بیان ایده‌آل‌های عامه‌پسند در گزارشی در مورد جزئی از اقتصاد را راه‌حل دانست؟ آیا می‌توان بخش انرژی را بر اساس طرح جامع صوری و خارج از تعادل عمومی اقتصاد سامان داد؟ آیا می‌توان تغییر در یک بخش را بدون توجه به تعادل عمومی اقتصاد و بردار تعادلی قیمت‌ها ایجاد کرد؟ آیا اقتصاد ایران می‌تواند در ۲۰ سال آینده ۵۲۰ میلیارد دلار به بخش عرضه انرژی و حدود ۱٫۲ تریلیون دلار فقط به صرفه‌جوئی انرژی اختصاص دهد؟

چرا وزارت نفت در هنگام ارسال گزارش به هیات دولت به این تناقض‌ها نمی‌پردازد؟ مگر نه اینکه وزارت نفت و سازمان برنامه و بودجه باید تقش حاکمیتی داشته باشند!

چرا کارشناسان این کشور همواره می‌خواهند توجیه‌گر تصمیم‌گیرانی باشند که دستاورد ۳۰ سال تصمیم‌گیری آنها وضعیت کنونی کشور است؟ چرا در کارها و بررسی‌ها امکان‌پذیری و تدوین راه‌کارهای واقعی برای ایجاد تغییر ساختاری منظور نمی‌شود؟

استفاده از اعداد مجازی یا غیرواقعی و ارائه نتایج امکان‌ناپذیر در یک تز کارشناسی شاید مجاز باشد چون آموزش روش‌شناسی آنجا هدف است. ولی آیا این کار می‌تواند در یک گزارش فنی برای تصمیم‌سازی مجاز باشد؟ سیستم آموزش عالی ما در شکل‌گیری این وضعیت کارشناسی چقدر نقش داشته است؟ سیستم آموزش عالی و دانشگاه ما چقدر در ایجاد زیرساخت‌های واقعی مطالعاتی و تحقیقاتی نقش داشته است؟ حذف مراکز تحقیقاتی و توسعهء شرکت‌ها در دانشگاه و حذف نهادهای تحقیقاتی دانشگاه یا جایگزینی مراکز پژوهشی با شرکت‌ها تحت عنوان مراکز فناوری چه اندازه در تضعیف علم و توان کارشناسی و فنی جامعه نقش دارد؟ مسئولیت دانشگاه ما در این مورد چقدر است؟ اجاره دادن ساختمان یک نهاد پژوهشی به شرکت‌های خصوصی و از کار انداختن یک نهاد پژوهش انرژی چه تاثیری بر آیندهء دانشگاه خواهد داشت؟ تخریب تجهیزات آزمایشگاهی یک پژوهشکده که ده‌ها میلیارد تومان ارزش آنها است و بلااستفاده کردن آنها بر آینده دانشگاه چگونه تاثیر خواهد گذاشت؟

آیا نباید کارشناس و متخصص مسئولیت اجتماعی خود در رابطه با بیان واقعیت و ارائه راه‌کارهایی که به تحول ساختاری برای توسعهء پایدار منجر شود اقدام نماید؟ آیا نیروی متخصص و حرفه‌ای جامعه باید از این مسائل و از این تصمیم‌ها بی‌تفاوت عبور کند؟

فقط اگر به یک نکته مشخص توجه کنیم اختلاف دانشگاه‌ها، سیستم آموزش عالی و تصمیم‌گیری کشور ما با دنیا خیلی روشن می‌شود. در اتحادیه اروپا دولت‌ها هزینهء کلانی را در رابطه با کرونا متحمل شده‌اند. ولی توجه کنید که این دولت‌ها چگونه از کاهش قیمت نفت بهره‌برداری می‌کنند. درآمد مالیاتی آنها از نفت و فرآورده‌های نفتی به‌طور وسیع افزایش یافته و بخشی از هزینه‌های دولت‌ها در مورد کرونا را می‌خواهند از این منبع بازیافت کنند و همزمان اجازه نمی‌دهند راهبردهای آنها در بخش انرژی به مخاطره بیفتد و سیاست‌های راهبردی قبلی را با قدرت بیشتری پیش می‌برند.

واقعیت آن است که در کشوری مثل آلمان هرگز مراکز تحقیقاتی و پژوهشی را به شرکت تبدیل یا از دانشگاه حذف نکردند. آنها شرکت‌ها را در پارک‌های علم و فناوری و از طریق بنیادها و صنایع مورد حمایت قرار دادند.

در دانشگاه فنی برلین در انستیتو انرژی ۱۰ نفر پروفسور و دکتری، تعداد زیادی پسادکتری و حدود ۱۵۰ نفر دانشجوی دکتری در زمینه سیستم‌های انرژی کار می‌کنند و همهء اینها نهادهای پژوهشی هستند نه به اصطلاح مراکز فناوری و شرکت‌ها! همین تعداد محقق در پوتسدام، در دانشگاه فنی برلین، دانشگاه مونیخ، در انستیتو ووپرتال، در دانشگاه درسدن، در انستیتو اقتصاد آلمان، در دانشگاه لایپزیک، در دانشگاه اشتوتگارت، دانشگاه فرایبورگ، در انستیتو ماکس پلانگ و غیره فعالیت می‌کنند. هیچ‌کدام از آنها شرکت یا مرکز فناوری نیستند، هیچ‌کدام از آنها تابعی از نظرات و سیاست‌های پول‌دهنده نیستند بلکه آنها مراکز تحقیقاتی و پژوهشی سازمان‌یافته و نهادهای علمی هستند.

به این ترتیب است که گذر از بحران‌ها در جوامع مختلف متفاوت می‌شود.

ر.ک. مصاحبه‌ام به عنوانی مشابه چاپ‌شده در مجلهء نگاه نو، شمارهء ۹۶، زمستان ۱۳۹۱.

هلین بولک؛ درگذشت

خواننده کرد ترکیه در بحبوحه کرونا در پی ۲۸۸ روز اعتصاب غذا

پیمان عارف روزنامه‌نگار

ماه آوریل برای شهروندان ترکیه تنها با اخبار گسترش پرشتاب کرونا در این کشور، سخنرانی های رجب طیب اردوغان در این باره و اعلام آمار روزانه توسط وزیر بهداشت شروع نشد.

مرگ هلین بولک، خواننده کرد گروه موسیقی یوروم پس از ۲۸۸ روز اعتصاب غذا نیز خبری بود که در میانه اخبار کرونا فضای سیاسی و شبکه های اجتماعی ترک را متاثر کرد.

هلین بولک که در سال ۱۹۹۲ در دیاربکر متولد شده بود در سال ۲۰۱۵ و در بیست و سه سالگی وارد گروه یوروم شد.

نوامبر سال بعد و در همان شبی که دولت رجب طیب اردوغان، رئیس جمهور ترکیه، اردوغان ضمن قطع اینترنت کشور دست به بازداشت گسترده فعالان کرد و چپ حزب دموکراتیک خلق‌ها از جمله صلاح الدین دمیرتاش و فیگن یوکسکداغ رهبران این حزب زد. نیروهای امنیتی در عملیاتی علیه گروه یوروم وارد مرکز فرهنگی ایدیل ، محل استقرار گروه شده و بسیاری از اعضای گروه را بازداشت کردند.

هلین نیز برای نخستین بار در همان شب بازداشت شد. او که با اتهام مقاومت در برابر پلیس، توهین به مقامات کشور و عضویت در گروه تروریستی مواجه بود پس از آنکه دوستانش در ماه مه گذشته اعتصاب غذای نامحدودشان را تحت عنوان "روزه مرگ" آغاز کردند در ماه ژوئن به آنان پیوست و علیرغم آزادی‌اش از زندان در ماه نوامبر گذشته به اعتصاب غذای خود ادامه داد.

در یازده مارس و در روز دویست و شصت و هشتم اعتصاب غذا پلیس ضمن حمله به محل اعتصاب غذای او و دوستش ابراهیم گوکچک آنان را به بیمارستان عمرانیه منتقل می‌کند تا آنان را وادار به پایان دادن به این ماراتن مرگ کند اما با مخالفت آنها و مداخله وکلای مدافعشان پزشکان معالج نهایتا دستور ترخیص‌شان از بیمارستان را صادر می‌کنند.

در سوم آوریل هلین بولک در حالی پس از ۲۸۸ روز روزه، مرگ را در آغوش می‌کشد که جسد تکیده اما سرخ‌پوش او بر تابوتی مزین به نمادهای علویان آناتولی تصویری الهام‌بخش برای هزاران طرفدار موسیقی یوروم فراهم می‌سازد.

گروه موسیقی یوروم

این گروه موسیقی در فضای پس از کودتای ۱۹۸۰ در دانشکده ارتباطات دانشگاه مرمره استانبول شکل می‌گیرد و از سال ۱۹۸۵ با گرد هم آمدن چهار دانشجوی بنیانگذار آن به صورت رسمی فعالیت خود را آغاز می‌کند؛ فعالیتی که حاصل آن در 35 سال گذشته انتشار 23 آلبوم موسیقی در زمینه‌ای است که اعضای گروه آن را انقلابی-سوسیالیست می‌نامند.

گروه که هر ساله علاوه بر برگزاری کنسرت در ترکیه و کشورهای اروپایی، در برگزاری صدها راهپیمایی ، اعتصاب غذا و اشغال دانشگاه و کارخانه ایفای نقش کرده همواره به دلیل تقدیم آهنگ و ستایش از جبهه رهایی خلق انقلابی در مظان اتهام وابستگی به این گروه چپ‌گرا نیز بوده است؛ اتهامی که توسط اعضای گروه یوروم هیچگاه رد نشده و تنها به پاسخ "ارتباط ما ارگانیک نیست" بسنده شده است.

گروه یوروم همچنین در برابر فشارهای دولتی اعم از ممنوعیت برگزاری کنسرت تا بازداشت و زندان عموما از روش‌های مقاومت منتسب به چپ انقلابی در زندان بهره برده و دست به اعتصاب غذاهای موسوم به روزه مرگ زده است.

گروه که نخستین کارش را با برگزاری یک تئاتر-موسیقی متاثر از یکی از داستان‌های عزیز نسین آغاز کرده بود خیلی زود به سوی موسیقی فلکلور آناتولی سوق پیدا کرد و نخستین اثرش را با عنوان "فلکلور ترکی که تا فردایمان تداوم یابد" منتشر ساخت.

در سال‌های فعالیت ۳۵ ساله گروه یوروم علاوه بر ترکی به اجرای موسیقی خلقی-فلکلور به تمامی زبان‌های آناتولی چون کردی، زازایی، لازی و چرکسی و عربی پرداخته موفق به ترکیب آلات موسیقی محلی آناتولی چون نی، دف و باغلاما با آلات موسیقی غربی چون ویولن سل و ترومپت شد و سبکی از موسیقی را رقم زد که با نام فولک-راک شناخته شد.

سبکی که حتی موفق به ترکیب فولکلور آناتولی با موسیقی لاتین نیز می‌شود.

در ۲۳ آلبوم منتشر شده این گروه مبارزه با امپریالیسم، زندان، قتل عام، بلایای طبیعی و جهان آزاد و عادلانه، بیشترین مضامین موسیقی این گروه را در برگرفته است.

همچنین گفته می‌شود کنسرت این گروه به مناسبت بیست و پنج سالگی گروه در۱۲ ژوئیه سال ۲۰۱۰ در استادیوم اینونو استانبول پرشمارترین کنسرت غیر رایگان و بلیط فروشی شده تاریخ ترکیه بوده است.

بستر سیاسی یوروم

گروه یوروم همواره در طول سال‌ها فعالیت هنری‌اش متهم به هواداری و ارتباط با یک گروه چپ مارکسیست-لنینیست به نام "جبهه رهایی خلق انقلابی" بوده. گروهی که از سال ۱۹۷۸ توسط دورسون قره‌تاش پایه‌گذاری شده و در ۴۲ سال گذشته برای برقراری نظام کمونیستی در ترکیه در حال مبارزه مسلحانه با دولت این کشور بوده و ده‌ها عملیات مسلحانه از جمله اتهام ترور نهاد اریم نخست وزیر ترکیه در سالهای۱۹۷۱ - ۱۹۷۲ در سال ۱۹۸۰ تا ترور دادستان مهمت سلیم کیراز در سال ۲۰۱۵ را در کارنامه خود دارد. اتهامی که هیچگاه رسما توسط گروه یوروم تکذیب نشده است.

گرچه مرگ هلین بولک مرگی خودخواسته و حاصل اعتصاب غذا بود اما به نظر می‌رسد مرگ او شکافی دیگر بر شکاف فزاینده بین دو هویت "ترک سنی محافظه کار و ملی‌گرا" از سویی و هویت "کرد و علوی چپ‌گرا و سکولار" از سوی دیگر خواهد افزود.

گروه یوروم

این عکس، یک عکس یادگاری نیست

این عکس، یک عکس یادگاری نیست، بلکه عکسی است که همه مستبدان باید از آن درس بیآموزند. این که هیچ حکومتی و هیچ مستبدی ابدی نیست. در عکس پائین سه دیکتاتور آرژانتین، شیلی و برزیل که هر سه با کودتا بر سرکار آمدند و مرتکب وسیع ترین جنایات شدند و در عکس بالا سه رهبر کنونی همین سه کشور و به همین ترتیب. یعنی شیلی، برزیل و آرژانتین.

قطعه‌ی کوچکی از تراژدی‌های تلخ یک جامعه‌ی بحران‌زده

فرنوش تنگستانی

دخترك يازده ساله بوده. قدش به زحمت به كمر يا شانه ي يك آدم بالغ مي رسيده و لابد گوشه ي ناخونهايش را به عادت بچه هاي همسن خودش مي جويده و حتما شيطنت هايي داشته، لجبازي هايي و آرزوهـــــــــــايـــــــــي. نزديك ها و دورها را هم خوب مي شناخته. مي دانسته نان و نام از او بسيار دور و شرم و يأس از رگ گردن به او نزديكتر هستند والا راز پنهان دستان تهي يك پدر معلول، يك خانه ي بي سقف و صدها شب بي شام را نمي فهميد و خودش را خلاص نمي كـــــــــــــــــــــــــرد.
آنقدر كوچك بوده كه از مناسبات طبقاتي جهان آلوده ي ما سر در نياورد و نداند كه دهان مرگ زاي هيولاي فقر، از كدام آبشخور سيراب مي شود، كدام نهادها يا ساختارها مسئول آنند و اصلا تفكرات چپ و راست در كجاي نظريات وكتابهاي جهان ايستاده اند. او حتي نمي دانسته شورش تهيدستان آغاز گشته اســــــــــــــــــــــــــــت.
اما آنچه بيش از هرچيز براي دخترك سرگردان در مرز كودكي و بلوغ ناشناس مانده، ترس و مرگ بوده است. آنها را بلد نبوده، نمي شناخته، نمي فهميده. براي همين ميان ماندن دردنيايي چنين بيرحم و مرگي چنان خاموش، دومي را برگزيده. انتخابي سياه، زودهنگام و بي بازگشت .
او تنها يازده سال داشته و تا ابد هم يازده ساله خواهد ماند .
چيزهاي زيادي مانده براي نوشتن از خبر خودكشي يك دختربچه ي نوجوان ايلامي از فقر، اما دستم به نوشتن نمي رود. شرمي دروني مرا از زيباسازي رنجي چنين هولناك باز مي دارد. كثافت را نبايد با كلمات زيبا نوشت. نوشتن از فاجعه ، خيانت به همه ي دردي ست كه خانواده ي داغدار و بهت زده در آن غوطه ورند و اما اين پايان ماجرا نيست. شرايط فعلي يك وضعيت به تمام معنا اضطراري، بغرنج و دهشتناك است. اشخاص بسياري حداقل اسباب معاش خود را از دست داده اند. آنهايي هم كه شاغلند، با وجود حداقل دستمزد ها بر مدار مرگ و زندگي آويزانند. وضعيتي هولناك كه بيش از همه كودكان را هدف خشونت و تيغ تيز خود قرار داده و قربانيان زيادي خواهد گرفت.
اين ها مويه هاي رمانتيك ادمي نيست كه از شنيدن خبر خودكشي دخترکي خردسال از فقر، چيزي در درونش فرو ريخته است.
نـــه.
نـــه.
نـــه.
اين فقط قطعه ي كوچكي از تراژدي هاي تلخ يك جامعه ي بحران زده ست كه هرروز در كوچه و خيابان، در ميان قامت هاي خم شده بر سطل هاي زباله و اخبار روزنامه ها شاهدم. گراني بيداد ميكند. آمار بيكاران هرروز بيشتر مي شود و در نبود برنامه هاي حمايتي مناسب، كودكان بيشتري در معرض آسيب و خشونت خواهند بود. با كمك چندي از دوستان در فكر ايجاد پويشي هستيم براي جمع آوري كمك از دوستان خارج و داخل كه در پست بعد جزييات را خواهم گفت. آنهم براي مناطق محرومي كه حتي در روزگار پيشاكرونا هم از حداقل هاي يك زندگي انساني محروم بوده اند.
پ ن: شخصا هرگز با ترويج تفكر خيريه اي موافق نبوده م. راه حلي كه به جاي پرداختن به ريشه ها و تغييرات راديكال و عميق، به سطح مي پردازد و چسب زخم هاي كوچك را براي علاج سرطان هاي بزرگ توصيه ميكند. اما در وضعيت كنوني، در زماني كه بحران ها از هر سو ما را احاطه كرده اند، بناهاي كلنگي و پوسيده ي اجتماعي يك به يك در حال فروريختن هستند و ما با يك زلزله ي مهيب اقتصادي مواجه ايم، نمي توان به انتظار شورش تهيدستان و مبارزه ي فرودستان، دست ها را بر دست گذاشت و مرگ هزاران كودك را شاهد بـــود...

زیروبم کارنامه مترجمی خلاق و نویسنده‌ای توانا

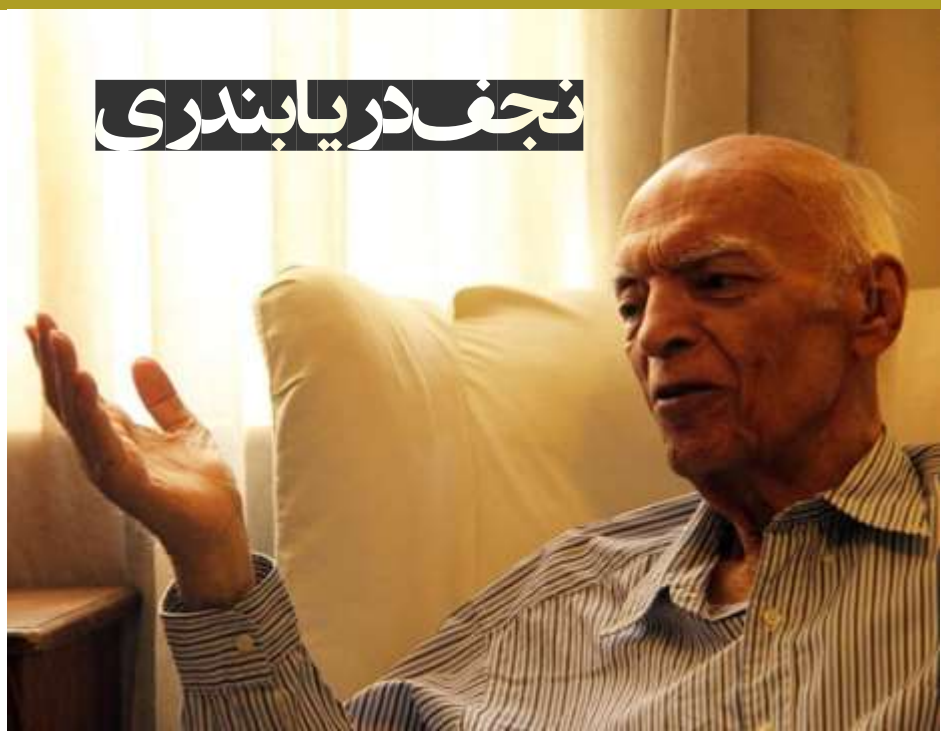

دویچه وله فارسی / علی امینی

میراث گرانبار و ماندگار نجف دریابندری، در تألیف و ترجمه، نام او را در صدر نویسندگان و مترجمان چیره‌دست روزگار ما قرار داده است. این دستاورد بزرگ البته به آسانی فراچنگ نیامده، بل رهآورد سرگذشتی پرفراز و نشیب همراه با تلاش و تقلایی سخت و پی‌گیرانه بوده است.

تا چند سال پیش اهل فرهنگ و ادب چیز زیادی از زندگی نجف دریابندری نمی‌دانستند. او، شاید با عبرت از گذشته، ترجیح می‌داد، در گوشه‌ای امن و آرام بنشیند و بی‌سروصدا به کار خود بپردازد. کم نبودند کسانی، حتی از اهل دانش و قلم، که از زندگی ناآرام او در روزگار جوانی چیزی نمی‌دانستند.

در سال‌های اخیر و پس از آن که نام نجف به برکت کارهای سترگ او به سر زبان‌ها افتاد، گفت‌وگوهایی با او منتشر شد که از زیروبم زندگی او پرده برداشت. چندین مصاحبه کوتاه و بلند با او صورت گرفت، به ویژه چند گفت‌وگوی بلند که در نگارش این نوشتار از آنها استفاده شده، به همت کسانی مانند ناصر حریری، حسین میرزایی و مهدی مظفری ساوجی. این کارها بر ابعاد گوناگون زندگی و کار این مترجم پرتوی تازه افکندند.

بچه آبادان!

نجف دریابندری در محله "حمام جرمنی" آبادان پا به جهان گذاشت. در شناسنامه‌اش تولد او اول شهریور ۱۳۰۸ قید شده، اما خود او زمستان ۱۳۰۹ را درست می‌داند.

پدرش ملوان یا ناخدایی توانگر بود، اما پس از مرگ او خانواده به فقر و تنگدستی دچار شد.

نجف از همان کودکی هوشی سرشار داشت، زود و آسان سواد آموخت، تا آنجا که از همان اولین سال‌های دبستان به راحتی کتاب و مجله می‌خواند.

آبادانی که او در دهه ۱۳۲۰ در آن پرورش یافت، از دیگر شهرهای ایران متمایز بود: حضور شرکت نفت انگلیس که با خود هم طبقه کارگر را آورد و هم مظاهر مدرن غرب را.

دریابندری آن گونه که تعریف کرده، زبان انگلیسی را نزد خود و با مشاهده فیلم‌های سینمایی یاد گرفت. در آبادان سینماها فیلم‌های خارجی را به زبان اصلی نشان می‌دادند، و او که "خوره سینما" بود با تماشای آن فیلم‌ها کم‌کم انگلیسی یاد می‌گیرد.

هم طبع شورشی و هم انگیزه معاش او را به ترک تحصیل وا می‌دارد. به گفته خودش: »من تا سال نهم در مدرسه رازی بودم و بعد تحصیل را رها کردم. حالا چی شد که رها کردم خیلی ساده است. معلمی داشتیم به اسم آقای علوی که معلم ریاضیات و هندسه بود. یک روز که درس رسم داشتیم و من رسم‌ام را نکشیده بودم، آمد پرسید رسم شما کجاست؟ گفتم که نیاوردم. گفت که خیلی خب پاشو برو بیار. من هم از کلاس رفتم بیرون که رسم‌ام را بیاورم و دیگر برنگشتم (می‌خندد) بعد از حدود هفت ـ هشت ده ما رفتم شرکت نفت.«

دریابندری حدود ۱۶ سال داشته که به استخدام شرکت نفت درمی‌آید و در بخش انتشاراتی آن مشغول می‌شود. در اینجا هم بیش از پیش با زبان انگلیسی آشنا می‌شود و هم با کارگران و مبارزه آنها برای زندگی بهتر. همین شور و انرژی جوانی است که به جهان‌بینی او شکل و قالب می‌دهد: نخست پیرو اندیشه‌های احمد کسروی بود که در آن روزگار رواج داشته است. اما نظریات کسروی بیشتر جنبه فرهنگی داشت و پیکار با خرافات دینی را وجهه همت قرار داده بود؛ درحالیکه آبادان آن روز کوران پرتب و تاب اندیشه‌ها و کشمکش‌های سیاسی بود.

در میان کارگران آبادان آگاهی طبقاتی همراه با تشکل و مبارزه طبقاتی به نسبت ایران آن روز، در بالاترین سطح بود. با وجود ثروت نفت، کارگران زندگی سختی داشتند و از این ستم به خوبی آگاه بودند. تحت تأثیر این مبارزات خیلی از روشنفکران به اندیشه‌های عدالت‌خواهانه حزب توده ایران روی آوردند.

دریابندری نیز در نیمه دهه ۱۳۲۰ تحت تأثیر مبارزان توده‌ای که در تشکلات کارگری فعال بودند، به حزب گرایش پیدا می‌کند و چند سالی از زندگی خود را در خدمت به ایده‌های این حزب می‌گذراند.

با کودتای ۲۸ مرداد و سقوط دولت قانونی دکتر محمد مصدق جنبش ملی ضربه جبران‌ناپذیری متحمل شد. رژیم برخاسته از کودتا به سرکوب شدید و خشن مبارزات کارگری پرداخت. دریابندری یک سالی پس از کودتا دستگیر شد: »در دادگاه هم اتهاماتی مثل خیانت به کشور، جاسوسی برای خارجی و از این قبیل را به ما تفهیم کردند.«

دریابندری در دادگاه نخست به اعدام، سپس به حبس ابد و سرانجام با تخفیف به ۱۵ سال زندان محکوم شد. او که در این فاصله به زندان لشگر زرهی تهران منتقل شده بود، در دادگاهی تازه باز هم تخفیف گرفت. او روی هم چهار سالی در زندان‌های گوناگون سپری می‌کند، تا این که در اواخر ۱۳۳۷ از زندان آزاد می‌شود.

علت حکم سنگین برای او این بوده که ظاهرا علاوه بر تبلیغات حزبی و فعالیت در تشکیلات کارگری، با سازمان افسران حزب که در سال ۱۳۳۳ لو رفت و لیست اعضای آن به دست فرماندهی نظامی به رهبری تیمور بختیار افتاد، همکاری داشته است.

دریابندری با طنزی تلخ گفته است که تازه پس از زندان و جدایی از حزب توده به مطالعه جدی مارکسیسم پرداخته است. او انشعاب خلیل ملکی و یارانش از حزب توده، در سال ۱۳۲۶ را (مقدمه) انحرافی جدی در مبانی اعتقادی حزب و تبدیل آن "به یک حزب کمونیست استالینی تمام‌عیار" دانسته است.

مترجم حرفه‌ای

دریابندری پس از آزادی از زندان، تصمیم می‌گیرد خود را وقف کار فرهنگی و ترجمه متون ادبی کند. او کار ادبی را در ۱۷ یا ۱۸ سالگی در آبادان با ترجمه داستان‌هایی از ویلیام فاکنر و ارنست همینگوی، نویسندگان آمریکایی شروع کرده بود.

او در "فرصت" زندان به ترجمهٔ کتاب سه جلدی "تاریخ فلسفهٔ غرب" نوشته برتراند راسل پرداخت.

دریابندری در اوایل دهه ۱۳۴۰ به استخدام انتشارات فرانکلین، که توسط همایون صنعتی‌زاده پایه‌گذاری شده بود، استخدام شد. در این بنیاد انتشاراتی او نخست ویراستار بود و سپس چندین سال سردبیری را بر عهده داشت. او علاوه بر کار ترجمه، به تألیف نیز دست می‌زد.

باید به یاد داشت که هنر دریابندری در کار ترجمه به تدریج و با دود چراغ خوردن به دست آمده است. زبان روان و نثر استادانه او کتاب به کتاب پیشرفت کرد تا به خلق آثار مهمی انجامید که به ویژه پس از انقلاب منتشر شدند.

ترجمه خلاق

ترجمه را کاری سرگردان مابین امانت و سلاست دانسته‌اند. فرض آن است که هر کاری به روانی تمایل یابد، خواه‌ناخواه از متن اصلی دور می‌شود. وظیفه بسیار دشوار و "مأموریت ناممکن" مترجم ماهر و باذوق این است که بر لبه باریک امانت و سلاست حرکت کند، یعنی بیشترین سادگی و روانی زبان را با حداکثر امانت به متن اصلی همراه کند.

برای دریابندری ترجمه کاری در حد تألیف است؛ البته کار او پیچیده‌تر از آن است که به سادگی نثر خود را وارد ترجمه کند. او سعی می‌کند سبک و زبان نویسنده را "فارسی کند". از خود می‌پرسد: اگر نویسنده این اثر ایرانی بود و به زبان فارسی می‌نوشت، چگونه می‌نوشت؟ خود گفته است: ترجمه باید به صورتی باشد که خواننده احساس کند با اصل یک اثر روبه‌رو است نه با ترجمه آن.

در ترجمه‌های گوناگون دریابندری سبک هر نویسنده خارجی یا زبان مبدأ به روشنی به خواننده منتقل می‌شود. مثلا دربارهٔ "وداع با اسلحه" می‌گوید: »این اولین کتابی است که من ترجمه کرده‌ام. جوان هم بودم، در حدود بیست و دو سه ساله. وقتی که این کتاب را خواندم دیدم که نویسنده به زبان خاصی حرف می‌زند. بنابراین در ترجمهٔ آن، در جستجوی نظیر آن زبان در زبان فارسی بودم. یعنی می‌خواستم به زبانی دست پیدا کنم که همینگوی در زبان انگلیسی به آن دست پیدا کرده بود.«

کتاب "چنین کنند بزرگان" که در سال ۱۳۵۱ منتشر شد، زبانی چنان شیرین و روان داشت، که بسیاری از افراد کتابخوان گمان بردند که خود دریابندری آن را نوشته است؛ تنها سالها بعد بود که معلوم شد واقعا طنزنویسی آمریکایی به نام ویل کاپی جستارهای دلانگیز این کتاب را قلمی کرده و ترجمه اثر به همت دریابندری زبانی چنین مأنوس و روان پیدا کرده است.

دریابندری این هنر را در ترجمه‌های پخته‌تری مانند "رگتایم" و "بیلی بادگیت" از دکتروف و "بازمانده روز" نوشته کازو ایشی‌گورو به اوج رساند. از محاسن کار او، و بسیار آموزنده برای مترجمان تازه‌کار آن است، که بر بیشتر کتاب‌ها مقدمه‌ای پرمایه نوشته و شیوه کار خود را شرح داده است. برای نمونه در پیشگفتاری پرمغز بر رمان "بازمانده روز" از وظیفه دشوار انتقال سبک و لحن و زبان نویسنده به خواننده سخن گفته و شرح داده است که با چه درایت و مشقتی زبان متأخر قاجاری را برای نثر کتاب انتخاب کرده است.

خوشبختانه مقدمه‌های پراکنده ترجمه‌های دریابندری به تازگی در کتابی در ایران منتشر شده‌اند.

در هیئت استاد آشپزی

"کتاب مستطاب آشپزی" آخرین اثر بزرگ نجف دریابندری است، که علاوه بر درونمایه جالب و مطالب متنوع و آموزنده، زبان روان، شوخ‌طبعی شادمانه و طنز گیرای او را آشکار می‌نماید.

حسین معصومی همدانی، مدرس ادبیات فارسی، در اهمیت کتابی که در قالب ساده و "عوامانه" رشته آشپزی عرضه شده، گفته است که این کتاب »یک اثر کلاسیک از نثر فارسی خواهد بود چرا که بسیاری از موارد که در حال از بین رفتن بوده در این کتاب جمع‌آوری شده است و شیوه‌ی بیان کتاب از نوع فارسی گویا و سالمی است که قادر است به سادگی منظورش را بیان کند و به غیر از نحوه و دستورالعمل طبخ، بهره‌ی ادبی نوعی نگارش فارسی نیز به مخاطب منتقل می‌شود

سقوط ژرف و خفت آور اردشیر زاهدی در مصاحبه با امید دانا

عبدالستار دوشوکی

وقتی تو می گویی وطن, من خاک بر سر می کنم
وقتی تو میگویی وطن, بر خویش می لرزد قلم
شعری از مصطفی بادکوبه ای

متعاقب مصاحبه اردشیر زاهدی فرزند تیمسار فضل‌الله زاهدی نخست وزیر بعد از کودتای ۲۸ مرداد؛ و داماد شاه و سفیر سابق ایران در آمریکا و بریتانیا با بی بی سی فارسی, وی مجددا در مصاحبه ای شنیع و مملو از فحاشی های بسیار زشت و سخیف و با زبان چاله میدانی با یکی از عوامل روانپریش, بیسواد و حامی پروپاقرص جمهوری اسلامی به نام امید شریفی ملقب به دانا, می گوید دفاع از جمهوری اسلامی (تحت عنوان دفاع از وطن) جزو افتخارات زندگی او است. ظاهرا جمهوری اسلامی عوامل حامی و برونمرزی خود را فعال و به یکدیگر وصل کرده است تا با حمله به اپوزیسیون خود را وطنپرست واقعی قلمداد کرده و از رژیم جمهوری اسلامی تمام قد دفاع کنند. و در این راستا از طرح هر گونه ادعای وقیحی نیز فروگذار نمی کنند. خنده های بیجا, کریه و گوشخراش این دو لهاش مفلوک به این مصاحبه تصنعی و ترتیب داده شده, زشتی دوچندانی می افزاید و شامل نکات قابل تاملی است که بصورت اختصار به آنها می پردازم:

ایشان در دقیقه دو مصاحبه با بی ادبی تمام به شاهزاده رضا پهلوی توهین می کند و می گوید: "شرف داشته باش". در دقیقه ۱۲ نیز نمکدان بی بی سی فارسی را می شکند و با فحاشی زشت و چاله میدانی می گوید: " . . . . . مرتیکه تو شرف نداری . . . . ". و بارها, از جمله, در دقیقه ۱۱ به امید شریفی دانا که در مورد روانپریشی او سالها پیش نوشته و سخن ها گفته ام, می گوید "شما افتخارات من هستید". تو گویی که او نیز نادانسته از"سندروم استکهلم" رنج می برد, اما به آن افتخار می کنند.

وی می گوید این یک افتخار است که مردم ایران نان ندارند بخورند, اما افتخار داره که مملکت درون (پهباد) و موشک می سازد؛ اینها افتخارات مملکت است (دقیقه ٤). باید به ایشان گفت ارتش پاکستان نیز که بیش از هفتاد درصد جمعیت آن در فقر و فلاکت مطلق زندگی می کنند, موشک بالستیک, پهباد پیشرفته نظامی و بمب اتم دارد. اما کشور محل زندگی ایشان یعنی سویس نه موشک دارد و نه بمب. کدام یک مایه افتخار است؟ سویس یا پاکستان؟ کره شمالی نیز که حداقل یک میلیون نفر از جمعیت آن به دلیل گرسنگی جان دادند, پهباد پیشرفته و موشک بین قاره ای و بم اتم و بمب هیدروژن دارد. اما کره جنوبی هیچکدام از اینها را ندارد؟ ایشان لابد به استقلال و وطنپرستی کره شمالی و پاکستان افتخار می کنند؟ و نه به پیشرفت و رفاه و بهروزی کره جنوبی و یا سویس.

نقش قاسم سلیمانی در ادامه جنگ در سوریه و کشتار صدها هزار انسان بی گناه از جمله دهها هزار کودک سوری بر کسی پوشیده نیست. اردشیر زاهدی دخالت ماجراجویانه, پر هزینه و مسلحانه جمهوری اسلامی در کشورهای منطقه را یک افتخار برای ایران می داند, همانگونه که خود ایشان همانند پدرش, ارتش ایران را به نیابت از قدرت های خارجی به جنگ در جنوب عمان فرستادند و تعداد بیشماری از سربازان ایران (نه در دفاع از خاک کشور) بلکه در جنگ ظفار در عمان کشته شدند. نیروی هوایی ایران نیز در ایالت بلوچستان پاکستان به بمباران مناطق مسکونی مشغول بود. باید گفت شراکت در جنگ و کشتار دیگران امری شرافتمندانه نیست که باعث افتخار مرعوبین و "منصوبین" بشود. جالب اینجاست که در توجیه دفاع مطلق خویش از قاسم سلیمانی با قاطعیت می گوید اگر "اعلیحضرت" زنده می بود, او نیز دقیقا همینجوری از قاسم سلیمانی دفاع می کرد و به آن افتخار می کرد (دقیقه ۷). عجبا !

بعد از کم رنگ شدن حنای گفتمان "اسلام گرایی" جمهوری اسلامی, مدتی است که رژیم در صدد استخدام عوامل متعدد (از چپ ها و سلطنت طلب های سابق گرفته تا کهریزکی های سابق و توابین و غیره) برای دفاع از عملکرد نظام تحت لوای گفتمان "ایرانگرایی" کاذب بر آمده است. در مورد اردشیر زاهدی دقیقا نمی توان علت حمایت ایشان از جمهوری اسلامی را زیر ذره بین کالبدشکافی عمیق قرار داد که مثلا به دلیل تزویر و تطمیع است یا تهدید؟ اگرچه ایشان به ظرافت در مصاحبه می گوید که حکم اعدام او صادر شده است. آیا واقعا از ترس جان اینگونه بی محابا به "صحرای کربلا" زده است و همراه با عوامل روانپریش مبتلا به "سندروم استکهلم" در زیر پرچم جمهوری اسلامی به سینه زنی از نوع رقت انگیز و اندوهناک روی آورده است یا اینکه دلایل دیگری وجود دارد. یا وگرنه همه می دانند که امثال زاهدی ها نه غم وطن در سر می پرورانند و نه عشق به مردم محروم و در بند ایران در سینه چرکین خویش. یا وگرنه اینگونه از جمهوری اسلامی دفاع نمی کردند. هیچ ایرانی با تحریم دارو, لوازم و تجهیزات پزشکی و غذا و مواد کشاورزی و کمک های انسانی برای مردم ایران موافق نیست. الا جمهوری اسلامی که همه کمک های پیشنهادی را رد کرده است.

عبدالستار دوشوکی
مرکز مطالعات بلوچستان ـ لندن
اردیبهشت ۱۳۹۹

فرشید یزدی - رادیو زمانه

پیدا و پنهان یک سند محرمانه

اردیبهشت امسال در میان خبرهای هول انگیز کرونا گزارشی کوتاه از یک اتفاق قدیمی و به ظاهر بی‌اهمیت پخش شد. این گزارش تاریخی و به ظاهر بی‌اهمیت نه تنها بسیاری از روایت‌های تاریخ بعد از انقلاب را دگرگون می‌کند بلکه می‌تواند مبانی جدیدی برای تحلیل‌های سیاسی وضعیت امروز ایران به دست دهد. خلاصه این گزارش که در تاریخ ۷ اردیبهشت ماه در سایت بی بی سی درج شده است از این قرار است: »براساس اسناد و مکاتباتی که اخیرا توسط آرشیو ملی بریتانیا از وضعیت محرمانه خارج و منتشر شده است، در سالهای ۶۱ و ۶۲ همکاریهای نزدیکی بین سازمانهای اطلاعاتی بریتانیا و سازمان سیا و نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران وجود داشته است. اطلاعاتی که منجر به دستگیری، شکنجه و اعدام اعضای حزب توده ایران در سال ۶۲ شد.«

***

ماجرا از این قرار است: در خرداد ماه ۱۳۶۱ به یکی از دیپلومات‌های سفارت شوروی در ایران که هم عضو کا گ ب بوده و هم برای سازمان اطلاعاتی بریتانیا MI6 جاسوسی می‌کرده، خبر می‌رسد که ارتباطات پنهانی او لو رفته و باید هرچه سریعتر سفارتخانه شورروی را ترک کند. طبق شایعاتی که در همان سال‌ها بر سرزبان افتاد مأمور مذکور بنام »کوزیچکین «از سفارت شوروی در تهران خارج شده و به سفارت بریتانیا در آن طرف خیابان (چرچیل) پناهنده می‌شود. او چند روز بعد با گذرنامه انگلیسی به لندن پرواز می‌کند. اما در گزارش فوق ذکر شده که کوزیچکین از طریق کوههای شمال غرب ایران به ترکیه می‌گریزد و از آنجا به لندن می‌رود.

کوزیچکین قبل از کاردار شدن، مدتی در یکی از معادن روی ایران کار می‌کرده و به زبان فارسی تسلط داشته است. او بعد از بازگشت به روسیه، توسط کا گ ب عضوگیری شده و در سال ۱۳۵۶ بعنوان دیپلمات به ایران بازمی‌گردد. او از طریق برخی از اعضای حزب توده که با کا گ ب همکاری داشته‌اند قبل از انقلاب با »گروه نوید «در ارتباط قرار می‌گیرد. بعد از وقوع انقلاب و بازگشت اعضای حزب توده به ایران، کوزیچکین رابط حزب و اعضای آن با اتحاد جماهیر شوروی بوده. او نه تنها تحلیل‌ها و نظرگاه‌های حزب و صورت جلسات کمیته مرکزی را دریافت می‌کرده بلکه اطلاعات شخصی یکایک اعضای بلندپایه حزب، آدرس خانه‌ها و اسامی و مسئولیت‌های کل اعضای تشکیلات تهران و البته تشکیلات سازمان نظامی را در اختیار داشته.

کمک به جمهوری اسلامی برای سرکوب

بعد از برملا شدن همکاری کوزیچکین با MI6 و به تبع آن با CIA، او به انگلستان می‌گریزد و تمام آن اطلاعات را در اختیار سرویس‌های اطلاعاتی انگلستان و آمریکا قرار می‌دهد. چند ماه بعد بریتانیا و آمریکا در کمال سخاوت این اطلاعات را از طریق یکی از رابطین خود در پاکستان به آقایان عسگراولادی و مادرشاهی تحویل میدهند. بدین ترتیب آنها به دشمن علنی خود یعنی جمهوری اسلامی خط می‌دهند تا جمهوری اسلامی اقدام به قلع و قمع اعضای حزب توده و دستگیری و شکنجه و اعدام آنان نماید و با نمایش شوهای تلویزیونی شرم آور دوستان غربی خود را شادمان کند.

قسمت بالای تصویر (مونتاژ): محاکمه گروهی از اعضای اصلی حزب توده ایران (۱۳۶۲) – در پایین: کتاب ولادیمیر کوزیچکین: در درون کاگب. Vladimir Kuzichkin: Inside the KGB

بعد از دستگیری رهبران و اعضای حزب توده ایران در سال ۶۲، حدود ۱۰ نفر از افسران ارتش و از جمله فرمانده نیروی دریایی ایران که نبرد ناوهای جنگی ایران علیه ناوهای صدام را فرماندهی کرده و آنها را شکست داده بود یعنی دریادار بهرام افضلی و تعدادی از افسران ارتش که ماجرای کودتای نوژه را برملا کرده بودند، اعدام شدند. به غیر از نظامیان افراد دیگری نیز در سال ۶۲ زیر شکنجه و در زندان کشته شدند. همچنین پنج سال بعد و در ماجرای اعدام‌های تابستان ۶۷، تعداد زیادی از اعضای بلند پایه حزب و حتی تعدادی از هواداران به جوخه اعدام سپرده شدند.

نیکلاس بارینگتون در گزارش خود ضمن ابراز شعف از خبراین سرکوب‌ها و اعدام‌ها این همکاری را نقطه عطفی در روابط ایران و بریتانیا میداند. این خوش خدمتی به حکومتی سرکوبگر و ناقض حقوق بشر در آن سالها، روی دیگر سکه روابط به ظاهر خصم آمیز جمهوری اسلامی و غرب و شعارهای ضد آمریکایی حکومت را نشان میدهد. بدیهی است که وجود چند رابط بین اعضای حزب و شوروی نه دال بر گناهکاری همه اعضای حزب است و نه مجوزی برای اعدام و سرکوب بسیاری از دستگیرشدگان. آن افسران فقط عضو سازمانی غیر علنی در ارتش بودند و در کیفرخواست هیچکدام اتهام دادن اطلاعات به دشمن ذکر و یا دریافت پول هرچند اندک عنوان نشده بود. جمهوری اسلامی آنها را به جرم قصد کودتا در آینده اعدام کرد. البته در حکومتی که پسران و دختران نوجوان را به جرم فروش نشریه دستگیر و سپس چند سال بعد اعدام کرد، صدور چنان احکامی خیلی غریب نبود.

بازخوانی ماجرا

با وجود این، خود این ماجرا از چند جهت قابل بررسی است و با توجه به طرفین ماجرا به شکل‌گیری انگاره‌های تازه‌ای منجر می‌شود:

۱- آمدن ژنرال هویزر به ایران در روزهای آخر انقلاب و تشکیل جلسات متعدد با فرماندهان ارتش و رهبران مذهبی انقلاب و بالاخره متقاعد کردن ارتش به اعلام بی‌طرفی که موجب سقوط پادگان‌ها شد، گواه این امر است که امریکا و غرب با خلع ید از فرماندهان ارتش درصدد تاکید جانشینی آقای خمینی بجای شاه بودند. درواقع آنها با تقدیم حکومت به نیروهای مذهبی به رهبری خمینی، رسالت خود را که همانا جلوگیری از تعمیق انقلاب و افتادن قدرت به دست نیروهای تحول خواه مترقی و چپ بود تمام و کمال به اتمام رساندند. غرب از اینکه نیروهای چپ در ایران به قدرت برسند واهمه داشت و ترجیح می‌داد که خمینی و ایادی او به قدرت برسند تا آنچه شاه در خصوص قلع و قمع نیروهای چپ و لیبرال ناتمام گذاشته بود به اتمام برسانند.

آمریکا و یا نمایندگانش در خاورمیانه در سالهای بعد نیز بنوعی در ظهور طالبان، القاعده و داعش نقش عمده‌ای داشتند. اما در نهایت همه این گروه‌ها به راهی دیگر رفتند. پیش از آمریکا دولت بریتانیا نیز با تاسیس تشکیلات اخوان المسلمین آلترناتیو تازه‌ای در برابر ناسیونالیسم عربی و احزاب سوسیالیست، پی ریزی کرد. و این ماجرا هنوز ادامه دارد.

۲- حمایت اطلاعاتی انگلستان و آمریکا از جمهوری اسلامی در اویل دهه ۶۰ آن هم پس از ماجرای گروگانگیری در سال ۵۸، موج ترورها در غرب و اعدام‌های پیاپی در داخل کشور نشان می‌دهد که علیرغم دشمنی علنی حکومت اسلامی با غرب و دادن شعارهای مرگ برآمریکا و اسرائیل، این حکومت هنوز از نظر غربیها بهترین انتخاب است. و باید به آن یاری رساند. چرا که بی محابا دست به کشتار نیروهای چپ خواهد زد و احتمال قدرت گرفتن نیروهای چپ در ایران را هرچه بیشتر کاهش میدهد.

۳- متاسفانه در سال ۵۹ تا ۶۱ بخش عمده‌ای از نیروهای چپ فعال در ایران از حکومت اسلامی و از مبارزه اش با امپریالیسم و حتی از جنگ با عراق حمایت می‌کردند، آن هم با این تصور خام که این حکومت بتدریج به سمت سیاست‌های مردمی گرایش پیدا خواهد کرد و به تقویت نهادهای مدنی خواهد انجامید؛ بی آنکه بدانند غرب نه تنها فریب شعارهای ضد امپریالیستی حکومت مذهبی را نخورده بلکه جدی و پیگیر به او کمک می‌کند تا بهتر بتواند جریان چپ را متوقف کرده و آنان را با سلاح مذهب و یا سلاح غربگرایی به خاک و خون بکشد.

۴- هدف از بازخوانی این پرونده نه سرپوش گذاشتن بر خطاهای حزب توده ست و نه توجیه چشم بستن بر منافع ملی در برابر بیگانگان و دشمنان ایران، بلکه نگاهی است دوباره به بعضی از موضع گیریهای دو گروه مشخص که بنظر می‌رسد درکی از دوستان و دشمنان واقعی مردم ندارند و بر خطای خویش اصرار دارند.

الف- گروه اول کسانی هستند که بعد از چهل سال تجربه‌ی روزمره‌ی رفتارهای حکومت و دیدن این همه غارت و دزدی و فرصت سوزی و آن همه جنایت و شکنجه و آدم کشی، هنوز فریب شعارهای به ظاهر ضدامپریالیستی حکومت اسلامی را می‌خورند، هنوز حکومت را در راس جبهه مقاومت می‌بینند و این همه گناه و خطا را در قبال بزعم خودشان ایستادگی حکومت در برابر سلطه غرب نادیده می‌گیرند. این اتفاقی که در ۳۷ سال قبل افتاده و پس از آن ماجرای مک فارلین و ده‌ها اتفاق دیگر که احتمالا به تدریج از آرشیوهای قدیمی سربیرون خواهند آورد نشانگر این امر است که این حکومت نه تنها در لحظات بحرانی با غرب رابطه برقرار کرده بلکه همواره مورد حمایت غرب نیز بوده است.

زیرا پیش از مبارزه با سلطه غرب با همه توان، دست به کشتار و امحای نیروهای تحول خواه و چپ زد. کشتار کسانی که براستی مبارزه با امپریالیسم را قدم اول برای رهایی ایران از زیر سلطه سرمایه داری می‌دانستند. کسانی که تصور می‌کردند با گسترش احزاب می‌توانند تحمل و مدارا را در بین ما ایرانیان گسترش دهند و نه تنها به آرمان دموکراسی تحقق بخشیده بلکه همراه با آن خواهان کسب عدالت بخصوص برای طبقات محروم باشند.

این طرفداران مقاومت در برابر سلطه، نمی‌دانند که بدون حضور مردم و پاسداری از حقوق و منافع آنان این مقاومت درواقع برای حفظ نظام است و البته قدری بیشتربرسر سفره ماندن ایادی تبهکار حکومت.

ب- روی دوم سخن با کسانی است که حکومت شاه را حکومتی مشروطه تلقی کرده و تصور می‌کنند که در انقلاب بهمن ۵۷ به تعبیر شاه ارتجاع سیاه و سرخ بر علیه شاه و مشروطیت متحد شدند. این کسان اکنون استغفار نیروهای چپ از حضورشان در انقلاب بهمن را مطالبه می‌کنند. همین پرونده نشان می‌دهد که از قضا حکومت اسلامی و حامیان خارجی اش که زمانی هم از شاه حمایت می‌کردند، در اتحادی ناگفته بر علیه روشنفکری و تحول خواهی و عدالت طلبی نیروهای چپ از هیچ جنایتی رویگردان نبودند و حکومت اسلامی چیزی جز همان حکومت استبدادی در شکلی دیگر نیست. مشروطه خواهان و سلطنت طلبان نباید گول تفاوتهای ظاهری حکومت شاهنشاهی و حکومت اسلامی را بخورند چرا که حکومت اسلامی در طی این چهل ساله به همان راهی رفته است که پیش از آن حکومت پهلوی می‌رفت. هر دوی آنها دشمن مردم ایران بودند و علیه منافع مردم و کشور با بیگانگان متحد شدند. حکومت شاه حتی در زمانی که اقتدارش را ازدست رفته می‌دید باز حاضر به آزاد کردن زندانیان چپ نشد. زیرا همچون آمریکا و غرب واهمه داشت که آنها از زندان بیرون آمده و رهبری انقلاب مردم را بدست بگیرند.

حکومت شاه در شرایطی که بخاطر نگهداری یک رمان یا یک نشریه مردم را به پنج سال زندان محکوم می‌کرد، در همان زمان به صدها محفل و کانون مذهبی اجازه فعالیت آزادانه داده بود.

هم اکنون نیز غرب با کمک به راه اندازی چندین تلویزیون ماهواره‌ای و تاسیس دهها رسانه، در پی آن است که رضا پهلوی را بعنوان تنها آلترناتیو موجود بجای حکومت اسلامی معرفی کند. تا این جریان دست بدست شدن حکومت، بین شاه و آیت الله‌ها ادامه یابد وهیچ امکانی برای قدرت گیری نیروهای تحول خواه و نمایندگان واقعی مردم صورت نبندد.

۵- بازخوانی این ماجرا از یک منظر دیگر نیز اهمیت دارد و آن ارزیابی نگاه غرب به مسئله حقوق بشر است، غربی که در دوران جنگ سرد برای نجات آندره ساخارف فیزیک دان نامی روس از دست حکومت شوروی از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد، غربی که با راه اندازی چندین ایستگاه رادیویی و انتشار رایگان هزاران نسخه از کتاب دکتر ژیواگو و روانه کردن آنها به پشت پرده آهنین سعی داشت از پاسترناک و حقوق بشر دفاع کند در آن آخرین دهه جنگ سرد نه تنها چشم بر آن همه اعدام و آن همه جنایت فروبست بلکه با کمال وقاحت و درحالیکه می‌دانست دادن این اطلاعات منجربه شکنجه و اعدام صدها آدم تحصیلکرده و تحول خواه می‌شود، این اطلاعات را به حکومت اسلامی ضد بشری داد و او را به دستگیری و شکنجه و اعدام آنان تشویق و تحریض نمود. بسیاری از آنان که امروز در غرب بر این خون‌های هدر شده اشک تمساح میریزند خودشان بخشی از این پروژه کشتار بودند.

لازم به ذکر است که گناه اتحاد جماهیر شوروی در این اتفاق به هیچ وجه کمتر از گناه غرب نبود. اتحاد شوروی علیرغم آنکه می‌دانست که مأمور رابطش با حزب توده، جاسوسی دوجانبه بوده که به غرب گریخته است، حاضر نشد با دادن هشداری جدی به اعضای حزب و تشویقشان به مهاجرت و یا مخفی شدن، آنان را از مهلکه‌ای که در پیش بود نجات دهد. و بعد از دستگیری اعضای حزب توده نه تنها حکومت اسلامی را برای ممانعت از اعدام آنان تحت فشار و تهدید قرار نداد بلکه درست در همان زمان یا اندکی بعد سفیر شوروی در ایران به دولت پیشنهاد فروش اسلحه داد و مقادیر متنابهی سلاح سبک و سنگین به ایران فروخت. متاسفانه در این بده بستانهای تجاری و اطلاعاتی عده‌ای از بهترین ابنای وطن قربانی شدند.

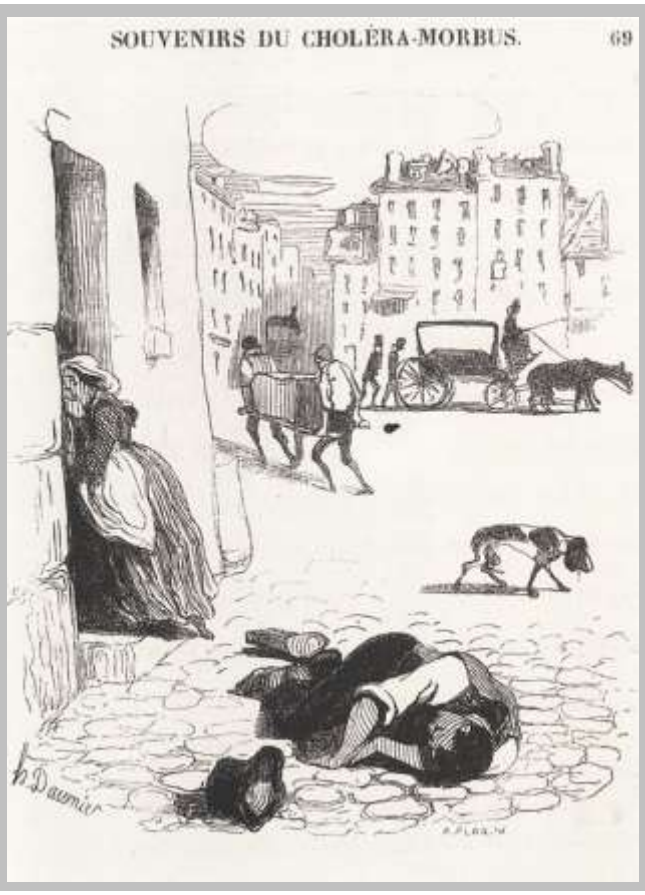

کجاست آن ابوذر خشمگین؟

سه شنبه, ۲۶ فروردین, ۱۳۹۹

مجتبی نجفی

چکیده :کوخ ها زمانی ساخته شدند که حرم ها آباد شدند و قرآن های طلا علیه قرآن های راستین علم شدند. روحانیون نشسته بر مسند قدرت ، خدا را زمینی کردند و دین را ابزار سلطه. این تصویر " ابوذر" را فرا می خواند که بر ثروت های بادآورده خشمگین شود و علیه چپاول و غارت منابع ملی فریاد بزند. با استدلال نمیشود این عکس را تفسیر کرد....

دختر بچه ایلامی سوگوار خودکشی خواهر دوازده ساله است. خودکشی به خاطر فقر و لباسهای مندرس.

خیلی خواستم از این عکسها فرار کنم اما گرفتار شدم. هیچ راهی نیست. دخترک را نمی شود نادیده گرفت. او وجدان معذب ماست. کاخها ساخته شدند تا کوخ ها جان بگیرند. رژه های تجمل در برابر رژه های رنج. بسیجی ها در اقدامی نمایشی خواستند یادآوری کنند در ایالات متحده فقر است. کمکهای نمادینی را به سفارت سوئیس بردند که سفارت از تحویلشان امتناع کرد. اما یادآوری نکردند که در ایلام و بسیار استانهای دیگر کشور فقر جان میستاند.این دختر غمگین، این پدر معلول،این بیغوله چند متری همه سند شکست انقلابی است که خواست پابرهنه ها و به استضعاف کشیدگان را بر عرش بنشاند اما آنها را در خیابانها کشت و حالا در پاسخ به غم معنادار این دخترک لال شده.

کوخ ها زمانی ساخته شدند که حرم ها آباد شدند و قرآن های طلا علیه قرآن های راستین علم شدند. روحانیون نشسته بر مسند قدرت ، خدا را زمینی کردند و دین را ابزار سلطه. این تصویر " ابوذر" را فرا می خواند که بر ثروت های بادآورده خشمگین شود و علیه چپاول و غارت منابع ملی فریاد بزند. با استدلال نمیشود این عکس را تفسیر کرد.

با عدد و آمار هم نمیشود. تنها " خشم" است که توان دارد راوی رنج این دخترک باشد. خشم اینجا نه یک عارضه روانشناسی نه یک واکنش طبیعی بدن که یک عنصر اجتماعی است، شکلی از ارتباط جمعی علیه وضعیتی اسفناک است که برافراشتن کاخها را در برابر کوخ ها شرح میدهد، تحلیل میکند و تفسیر میکند. اینجا حق همه کوخ نشینان است که خشمگین شوند. حق همه منتقدان وضعیت موجود است که خشمگین شوند.

خشم اینجا مشروع ترین شکل ارتباط جمعی است. خشم علیه کسانی که به نام مستضعفان و پابرهنه ها کاخ ساختند و حالا آنقدر غرق در رانت و فساد شده اند که فراموش کرده اند مدار جهان بر تغییر است. اگر تغییر نکنی تغییرت میدهند. این سنت تاریخ است: همه چیز در حال شدن است. ظلم هم ایستا نیست. نه کاخها و حرم ها برپا میمانند نه کوخ ها و بیغوله ها.

به نام خداوند جان و خرد

با اندوه و تاسف بی کران درگذشت آقای مهندس هوشنگ خیر اندیش پوینده ی دیرپای راه مصدق بزرگ، عضو شورای مرکزی و هیات رهبری اجرائی جبهه ملی ایران را به اطلاع هموطنان عزیز می رسانیم.

آن انسان شریف و وارسته در زمانی چشم از جهان فرو بست، که این سرزمین غرق در نابسامانی هاست و به فرزندانی ایثارگر، آزادیخواه و میهن دوست چون او بسیار نیاز مند است.

ما درگذشت او را به همسر و فرزندان گرانقدرش و به همه ی ایران دوستان تسلیت می گوییم. مراسم بزرگداشت آن مرد پاک سرشت در آینده و در شرایط مقتضی برگزار خواهد گردید.

هفدهم اردیبهشت ماه 1399

تهران – شورای مرکزی جبهه ملی ایران

دکتر ابراهیم احدی – فرید اسدی دهدزی – بانو فرشید افشار – الهه امیر انتظام – فرهاد امیر ابراهیمی – مهندس مرتضی بدیعی – پوراندخت برومند – دکتر جهانشاه برومند – فرهاد بیشه ای – دکتر علی حاج قاسمعلی – مهندس هوتن دولتی – حسین ریاحی – جواد شرف الدین – مهندس مسعود صالحی – مسعود صفاریان – پیام صفی پور – دکتر رضا گل نراقی – دکتر محسن فرشاد یکتا – اصغر فنی پور – دکتر باقر قدیری اصلی – پریچهر میشری – دکتر حسین مجتهدی- مهندس علی محمدی – پروفسور صادق مسرت – ضیاء مصباح – منوچهر ملک قاسمی – محمد حسین ملک ختایی – محمد ملک خانی – دکتر آذین موحد – ابراهیم منتصری - دکتر حسین موسویان – جمشید میرعمادی – دکتر پژمان میرکریمی زراسوند – ابوالفضل نیماوری – دکتر جمشید وحیدا

می‌گم: رفیق جان

مهرداد خامنه‌ای

می‌گم:«رفیق جان وقتی که آتئیست شدی معناش این نبود که نقش نکیر و منکر رو روی زمین بازی کنی و از صبح تا شب بشینی برای مردم تعیین تکلیف کنی.»

یعنی هر جور خودم رو آماده می‌کنم که این کمونیست‌های تازه تأسیس رو با صد من عسل قورت بدم نمی‌شه که نمی‌شه. البته دل به دل راه داره. یکی‌شون یک روز راست برگشت بهم گفت:»آدم حسابی‌های شماها رو همون دهه شصت کشتند، هرکی که مونده به درد نمی‌خوره. خائنه.« آخه آدم به این بچه موش‌ها چی بگه؟ تازه از پوشک »اصول مقدماتی فلسفه «اومده بیرون، دو بار رفته با شنگول و منگول و حبه انگور شعار داده نمی‌خوایم! نمی‌خوایم! بعد دادگاه انقلابی برای مردم تشکیل می‌ده.

تا چشمتون چهارتا، فعلا که ما هستیم. آینه دق شماها. من می‌دونم اینها چرا ناراحتن. عادت کردن که ناز هم رو بکشن، این بگه: آخی رفیق، گرفتنت؟ اون بگه: آره، خیلی اوف شد. رفته بودم کشمش پلویی‌هایی که مامانم داده بود رو از توی ماشین بیارم که موقع شعار دادن ضعف نکنم که یهو گرفتنم. هنوز یک مشت کشمش توی دهنم بود. بعد ما بگیم: آخه نسناس‌ها چرا انقدر گیج می‌زنید؟ ماها رو اگه می‌گرفتند روز دوم بیخ دیوار تیر خلاص بهمون می‌زند. این لوس بازیا چیه؟

خوب اینجوری براشون افت داره، نمی‌تونن مفتی نقش قهرمان خلق رو بازی کنند. باید حتما بگیرندشون و بعد از سه ماه با وثیقه بیان بیرون و انگار که فلان غول رو شکسته باشن ادای اسپارتاکوس رو دربیارن. می‌گم: می‌دونی آدم‌هایی بودن که شش ماه توی قبر خوابوندندشون دم نزدند. می‌گه: قبر چیه؟ عصبانی می‌شم. می‌گم رفیق جان اینقدر ادا در نیارید. بالاخره تکلیف خودتون رو روشن کنید، شما مخفی‌کارید یا علنی‌کار. می‌گه: هر دوش. می‌گم: دیدی حالیت نیست. گمج. ولش کن اصلا. حرفم کلا چیز دیگه‌س. یاد اون بابایی افتادم که فقط به خاطر این که دکتر اعظمی رفته بود خونه‌اش دوش گرفته بود روزها ساواک شکنجه‌ش می‌داد تا جای دکتر رو لو بده. اون بدبخت هم چیزی نمی‌دونست ولی از روی غیرتش، از روی مرامش، از روی نون و نمکی که با دکتر خورده بود، با اینکه اصلا سیاسی هم نبود ساواکی‌ها رو دست می‌انداخت و حرف نمی‌زد تا بلکه دکتر به جای امن برسه. اون‌ها هی می‌زدن، اونم می‌گفت: آقای سازمانی وقتی اینجوری می‌زنی من که نمی‌تونم حرف بزنم. می‌نشوندنش. می‌گفتند: خوب بگو! می‌گفت: چی بگم آقای سازمانی؟ چیزی نمی‌دونم که بگم. دوباره می‌زدنش... آخه عزیز من کمونیست‌های قدیم‌التاسیس با مهر و انسانیت‌شون توی دل مردم جا باز می‌کردن. زور نمی‌زدن، ادا در نمی‌آوردن، مرام داشتند. مرامشون مردم رو جذب می‌کرد. دهن چاکی و لات‌بازی و قلدری و خاک تو سری رو که همه بلدن. زیبرم تا لحظه مرگش عاشق خلق بود و چنان پاک عشقش رو نشون داد که خلق هم عاشقش شد. اون روزنامه‌نگار بدبخت نتونست نگه. از بس که آقا بود این احمد. اونقدر که به شاعر بزرگ الهام سرودن داد. آخ اگر اسکندر صادقی‌نژاد بود که وقتی اینها از طبقه کارگر لُفلُف می‌کنند یکی می‌خوابونه زیر گوششون. چه مزه‌ای می‌داد. آخ اگه مرضیه بود. تا همچی که هنری بازی دربیارن «من از کرانه‌های داغ خلیج می‌آیم»رو بذاره جلوشون تا خفه شن.

می‌گن: بابا شما «سنتی»ها کی دست از سر ما برمی‌دارید. می‌گم: روزی که شما جدیدالتاسیس‌ها حد خودتون رو بدونید. روزی که برای دیگران نسخه نپیچید و حرف‌هاتون رو با عمل‌تون ثابت کنید.

یک نکته آخر هم بگم و برم. آدم وقتی با قاشق خارج گُه ایران رو می‌خوره، مزه گُه رو واقعا نمی‌فهمه. بلانسبت رفقای سنتی.

مهرداد خامنه‌ای
۲۱ فروردین ۱۳۹۹

توضیح عکس: گَمج

طب آخوندی